

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال دوم
شماره ۱۷ - مرداد ۱۳۸۰ - اوت ۲۰۰۱

کسب قدرت سیاسی موقوف!

آیا کسی که به وجود طبقات اعتقاد دارد کمونیست است؟ هرگز!
آیا کسی که به مبارزه طبقاتی اعتقاد دارد کمونیست است؟ هرگز!
پس چه کسی کمونیست است؟

کمونیست کسی است که نه تنها به وجود طبقات اعتقاد داشته باشد، نه تنها به مبارزه آنها اعتقاد داشته باشد بلکه بر این نظر باشد که این مبارزه طبقاتی برای آن صورت می‌گیرد که هر طبقه مفروض و در اینجا طبقه کارگر بتواند قدرت سیاسی مطلوب خود را به کف آورد و برای تامین منافع طبقاتی سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی خود به اعمال دیکتاتوری طبقاتی خود بپردازد و مانع گردد که طبقه دیگر که با وی دارای منافع آشتی ناپذیر طبقاتی است قدرت را از کف وی خارج کند.

کمونیست کسی است که بخواهد در مبارزه سیاسی قدرت سیاسی را بکف آورد و مانند بورژوازی که دیکتاتوری طبقاتی خود را تا کنون بر پا داشته بود، دیکتاتوری طبقاتی پروتلاریا را بر پا سازد. آن چنان دموکراسی بی نظیری که از منافع استثمارشدگان در مقابل استثمارگران حمایت کند. یعنی دموکرات ترین دولت طبقاتی جهان در خدمت منافع اکثریت قریب باتفاق مردم. کمونیستها قدرت سیاسی را در تمام طول گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم یعنی در فاز سوسیالیسم نیاز دارند. کمونیستها مانند سایر طبقات اجتماعی در جریان مبارزه سیاسی میروند که قدرت سیاسی را بکف آورند و نه تنها به کف آورند بلکه آن را حفظ نیز بنمایند. یعنی به آنچنان مکانیسمها و ابزاری توسل جویند تا این قدرت را در ید اختیار خود داشته باشند، کسب قدرت سیاسی همه چیز نیست حفظ آن مهمتر از کسب آن است. آنها این قدرت را برای سرکوب دشمنان زحمتکش لازم دارند. آنکس که این

ادامه در صفحه ۲

مرد چند میلیارد دلاری و دادخواهی ریاکارانه

Iranianische Volkstanz in Hannover

یک کسی در کشور ما خیلی عجله داشت که هر چه زودتر تعهداتی را که معلوم نیست کی و در نزد چه کسی برعهده گرفته بود انجام دهد.

از سخنرانی رئیس جمهور یوگسلاوی آقای وئیسلاو کوشتو نیتسا Vojislav Kostunica در اشاره به نخست وزیر صربستان، عروسکی بنام سوران جینجیج Zoran Djindjic، پس از تحویل غیر قانونی میلسوویچ به آمریکائی‌ها در شهر توزلا Tuzla.

وضعیت اقتصادی یوگسلاوی پس از تجاوز آلمان، ناتو و آمریکا، پس از آن که جنایتکارانه شرایط هستی یک ملتی را بمباران کردند و مردم عادی را به قتل رساندند بسیار وخیم است. این جنایت وحشیانه تحت عنوان مبارزه با شونسم صربها و دفاع از حق حاکمیت مردم کوزوو و بوسنی هرزه گوین به انجام رسید. بمباران مردم آنجا با سلاحهای رادیو آکتیو هستی مردم همه

انتخابات ایتالیای دموکرات و ایران استبدادی

انتخاب با اراده آزاد ممکن نیست و نبوده است و در آینده نیز نخواهد بود. تفاوت درک لیبرالستی از اکثریت و اقلیت، تفکر درک بورژوازی از آزادی و دموکراسی که هرگز بی قید و شرط نبوده نیست و نخواهد بود، در بررسی این انتخابات بعین مشهود می‌گردد. هر چه کمونیستها بیشتر تلاش می‌کنند با تکیه بر این حقایق مشخص ماهیت نظام چرک و خون سرمایه‌داری را بر ملا کنند، دارو دسته‌های رویزیونیستی، رفرمیستها، کائوتسکیستها، اکونومیستها و نظایر آنها در پی پرده پوشی این حقایق و انکار ماهیت بهره‌کشانه سرمایه‌داری هستند. حال برگردیم به شخص آقای برلوسکونی.

آقای سیلیویو برلوسکونی Silvio Berlusconi سلطان رسانه‌های گروهی و رئیس باشگاه فوتبال انتر میلان، با رهبر حزب "لیگاس نورد"، "اومبرتو بوسی" (Umberto Bossi) که اظهارات فاشیستی و تجزیه طلبانه‌اش را برای جدا کردن شمال ثروتمند ایتالیا از جنوب فقیر آن پنهان نمی‌کند، متحد صمیمی است.

وی با "فینی" (Finis) رهبر حزب فاشیستی "آلیانسا ناسیوناله" (وحدت ملی - توفان) (Alleanza Nazionale) که بارها اظهار کرده موسولینی (رهبر فاشیستهای ایتالیا، متحد هیتلر نازی که پس از شکست ایتالیا توسط پارتیزانهای کمونیست ایتالیایی در زمان فرار دستگیر و اعدام شد - توفان) یک دولتمرد بزرگ بود، متحد شده است. حزب وحدت ملی ۱۲٪ آراء را در ایتالیا بکف آورده است. حزب برلوسکونی بنام "فورسا ایتالیا" (Forza Italia) ۳۰٪ آراء را بخود اختصاص داده است.

این آقای برلوسکونی مدتها مورد پیگرد قضائی بود و

ادامه در صفحه ۵

نمایندگان احزاب محافظه کار اروپا از آلمان گرفته تا اسپانیا مطابق با اخبار مطبوعات در تاریخ ۳۱ مارس ۲۰۰۱ درگردهمائی خود در رم حمایت بیدریغ خود را از سلطان رسانه‌های گروهی و همدست فاشیستهای ایتالیایی برای کسب مقام نخست وزیری در ایتالیا اعلام داشتند و اظهار امیدواری کردند که با روی کار آمدن وی در ۱۳ ماه مه ۲۰۰۱ سایر حکومت‌های اروپا به تاثیر از انتخابات ایتالیا بدست نیروهای دست راستی بیافتند (مثل اینکه تا بحال قدرتهای سیاسی در دست کمونیستها بوده است؟! - توفان).

این آقای برلوسکونی کیست که خود را برای دومین بار نامزد نخست وزیری ایتالیا کرده است؟

توفان تلاش میکند به خوانندگان خود تصویر روشنی از ایشان ارائه دهد تا ببینند که این رهبران دنیای سرمایه‌داری از چه قماش هستند. ما در شماره‌های قبل در مورد هلموت کهل و حزب دموکرات مسیحی وی افشاءگری کردیم، در این فاصله کار افتضاحات مالی در فرانسه به عرش رسیده است متاسفانه صفحات توفان اجازه نمی‌دهد که ما مرتب در پی انتشار اسناد مربوط به کثافتکاریهای دنیای سرمایه‌داری بعنوان قانون دائمی این جوامع باشیم. لیکن نگاهی به انتخابات ایتالیا خالی از حسن نیست و در پایان مقاله طبیعتاً این پرسش را با تمام قوا طرح می‌کنند چگونه امکان دارد در یک دنیای "دموکراتیک" سرمایه‌داری در یک انتخابات "آزاد" چنین تبهکاری با رای مردم بر سر کار آید؟ پاسخ کمونیستها روشن است. انتخابات ایتالیا هرگز آزاد نبوده است زیرا در دنیای سرمایه‌داری در شرایط نامتساوی اقتصادی و تزلزل روحیه مردم بعلت فقر و اضطراب شغلی و عدم امنیت حرفه‌ای و تحمیق افکار عمومی با اطلاعات نادرست وعدم دسترسی به حقایق و منابع خبری مستقل امکان

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

کسب قدرت...

امر مهم را نفهمد و فکر کند مبارزه سیاسی مبارزه‌ای برای خواب ابدی در بستر اپوزیسیون و شاخ و شانه کشیدنهای بی پشتوانه و توخالی در پارلمان بورژوازیست، و فکر کند هرگز نباید دست از پا خطا کرده و قدرت سیاسی را برای حفظ منافع طبقاتی خود به کف آورد یا شارلاتان سیاسی است که مامور فریب طبقه کارگر است و یا نادانی است که برای سرگرمی وقت تلف میکند.

هر کس کار سیاسی می‌کند آنرا با این نیت انجام می‌دهد که به قدرت سیاسی برسد. اگر کسی کار سیاسی می‌کند با این نیت که هرگز به قدرت سیاسی نرسد و یا اساساً کار سیاسی را برای کسب قدرت سیاسی نمی‌داند این شخص را باید به آسایشگاه امراض روانی برد چون مسلماً بیمار است و مفهوم کار سیاسی را نفهمیده و مانند مازوخیستها بدون هدف، به آزار و اذیت خویش مشغول است.

لنین بدستی گفته است که مسئله اساسی هر انقلابی کسب قدرت سیاسی است. و کسب قدرت سیاسی یک امر سیاسی است و باید از طریق بسیج مردم و توسط رهبری که معمولاً به صورت احزاب سیاسی وجود دارند صورت پذیرد.

هر طبقه اجتماعی در پی آن است که با حزب خود منافع طبقاتی طبقه خود را متبلور کرده و توسط کادرها و برنامه‌های خود با گرفتن قدرت دولتی آنرا باجاء بگذارد. این طبقه حاکمه که ما از آن در اینجا بنام طبقه سرمایه‌دار و یا بورژوازی صحبت می‌کنیم قدرت دولتی را برای آن به چنگ می‌آورد و می‌گیرد که از آن با چنگ و دندان دفاع کند و نه آنکه پس از به کف آوردن آن، آنرا دوباره و بدون مقاومت در اختیار طبقه متضادالمنافع با خود قرار دهد. وی با هر وسیله‌ای مانع میشود که طبقه کارگر توسط حزب خودش قدرت سیاسی را به کف آورد. کسب قدرت سیاسی شرکت در پارلمان بورژوازی آنطور که برخی تبلیغ می‌کنند نیست. کسب قدرت دولتی این است که طبقه غیر مسلط قادر شود قوای قهریه را بزیر نظارت خود آورده برنامه‌های اقتصادی، نظامی و فرهنگی را بر اساس مصالح طبقاتی خود تدوین و پیاده کند. حزب کارگران از آن جهت قدرت سیاسی را میخواهد تا باین خواستها تحقق بخشد و ماشین دولتی طبقات ارتجاعی را در هم شکند. اپورتونیستها چنین جلوه می‌دهند که گویا طبقه کارگر با شرکت در مبارزات سیاسی حق ندارد قدرت سیاسی را به کف آورد. قدرت سیاسی امر "مقدس" است که فقط باید در حیطه فعالیت بورژوازی باشد. برای پرولتاریا نزدیکی به آن حرام است. طبقه کارگر فقط باید در مبارزه پارلمانی شرکت کند و ساتر دیکتاتوری بورژوازی باشد، همین و بس. قدرت سیاسی متعلق به

بورژوازی است.

تاریخ بیاد ندارد که طبقات مسلط بهره‌کش با میل خود، قدرت سیاسی را به طبقه رنج کشیده زیر سلطه واگذار کرده باشد و یا در آینده بکند. بهمین جهت تاریخ مبارزه طبقاتی تاریخی است که راه آنرا با خون رنگ کرده‌اند.

پاره اشخاصی که خود را کمونیست جا می‌زنند ساده لوحانه بیان میکنند که کمونیستها باید قواعد بازی دموکراسی را قبول کنند و به آن گردن نهند و حتی اگر روزی دست بر قضا نیز بر سر کار آمدند و در دوره بعدی انتخابات رای نیاوردند از دولت کنار بروند. تصویری از این کوتاه نظرانه‌تر در مورد مارکسیسم پیدا نمی‌کنید. این افراد مارکسیسم را اساساً نفهمیده‌اند و تصویری هم از سوسیالیسم ندارند. جامعه سوسیالیستی آنها جامعه‌ای دست نیافتنی است. در عرصه افسانه‌ها سیر می‌کند. تسکین بخش روحیه پر مدعی و پرگو و بیعمل روشفکر خرده بورژواست.

چنین افرادی هنوز نتوانسته‌اند از کادر تفکر بورژوازی خود را برهانند. آنها آنچنان محاط این تبلیغات زهرآگین گشته‌اند که ارتباط با واقعیات را نیز از دست داده‌اند. اینکه قواعد بازی دموکراسی باید رعایت شود ناظر بر اعمال پرولتاریا نیست. بورژواها میخواهند که این قواعد بین خودشان در چارچوب نظام حاکم سرمایه‌داری رعایت شود. بدیهی است که هر کس که قواعد بازی سیاسی بورژوازی را بپذیرد لاجرم باید نتایج این رقابت سیاسی را نیز بپذیرد، امپریالیسم آمریکا و نگزدین دیم در ویتنام، سینگمان ری در کره جنوبی، امپریالیسم فرانسه در الجزایر، شاه در ایران پینوشه در شیلی، ویدلا در آرژانتین، جمهوری اسلامی در ایران و صدها شواهد دیگر نشان می‌دهند که ارتجاع هرگز زیر بار نتایجی که بضرر وی است نخواهد رفت. آقای سعید حجاریان یکی از تئوریسین‌های جمهوری اسلامی مینویسد: "قبول نظام حزبی، اعتراف به لزوم تکثر و تنوع سیاسی و به عبارت سراسر است، تر، پذیرش نتایج رقابت سیاسی است. تنها کسانی می‌توانند ملتزم به لوازم تحزب باشند که دارای شرح صدر و تسامح سیاسی (در چارچوب اصول متفق علیه) باشند." به کلام قابل فهم این رعایت قواعد رقابت سیاسی تنها در میان خودیها که به اصول خودشان که همان نظام جمهوری اسلامی باشد، معتقدند، اعتبار دارد. اگر امروز حزب دموکرات مسیحی هوادار نظام سرمایه‌داری در انتخابات رای نیاورد دیگر و هوادار نظام سرمایه‌داری بر سر کار آید. حزب دموکرات مسیحی باید بپذیرد که نوبت‌اش در این دوره انتخاباتی تمام شده و حالا نوبت حریف همجنسش است. مسئله رقابت آزاد سیاسی فقط در میان کیوتراها و بازها بر مصداق "کند همجنس با همجنس پرواز" ممکن

است. شرط اجرای قواعد بازی دموکراسی این است که این قواعد ناظر بر خرده اختلافات بورژواها باشد و نه اینکه ناظر بر تضاد آشتی ناپذیر پرولتاریا با بورژوازی. بورژوازی برای پرولتاریا قواعد بازی دیگر منظور داشته است. این قواعد فقط به زبان گلوله سخن می‌گویند. اگر روزی و روزگاری استثناً پرولتاریا موفق شود علیرغم همه حیل‌های بورژوازی در انتخابات پارلمانی اکثریت را کسب کند، ارتش بورژوازی که بهمین منظور ساخته و پرداخته شده است، خدمت این پرولتاریای ساده لوح خواهد رسید تا با روی کار آمدنش مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را ملغی نکند. در این جا سخن بر سر یک تغییر و تبدیل در شکل و یا اینکه یک جابجائی این با آن نماینده دیگر بورژوازی نیست که در چارچوب قواعد بازی بورژوازی صورت گیرد، اینجا سخن بر سر یک تغییر بنیادی است که بورژوازی را بمثابه طبقه بطور کلی از قدرت سیاسی پائین می‌کشد. تغییر دولتها که بر اساس قواعد بازی دموکراسی صورت می‌گیرد با کسب قدرت سیاسی توسط طبقات با منافع متضاد و آشتی ناپذیر طبقاتی فرق ماهوی دارند. تغییر دولتها را به جای تغییر مناسبات تولیدی جازدن عوامفریبی محض است. قواعد بازی دموکراسی در آن صورت از لوله تفنگ بیرون می‌آید. زیرا نه تنها هیات وزیران و صاحبان صنایع و بانکها و موسسات اقتصادی بزیر بار این تصمیم پرولتاریا نمی‌روند حتی قوای انتظامی، نظامی، سازمان امنیت و پلیس مخفی و قوه قضائیه و بطور کلی مجموعه دستگاه دولتی بورژوازی به این آراء گردن نمی‌نهند. اینجا بحث بر تغییر نظام است و قواعد بازی دیگری بر آن ناظر خواهد بود. پرولتاریا نیز بازش بی قاعده نیست. وی نیز قواعد بازی خود را دارد و بورژوازی سرنگون شده باید قواعد بازی دموکراسی پرولتاریا را به گردن بگیرد. حقیقت این است که دموکراسی طبقاتی است و لذا قواعد بازی آن نیز نمی‌تواند طبقاتی نباشد. بینید چقدر سفاقت محض است که کسی تصور کند پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی و لغاء مالکیت خصوصی در رای گیری بعدی جایش را به بورژوازی می‌دهد تا بار دیگر نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی را مستقر کند و در چهار سال بعد این بازی از نو شروع شود. آن کس که این ترهات را رواج می‌دهد جدی نیست، دلقک سیاسی است. ما در این جا با خلط مبحث روبرو میشویم که مفاهیم طبقاتی را مخلوط کرده، مفهوم طبقاتی دموکراسی را تحریف کرده شرکت در پارلمان را کسب قدرت سیاسی جا زده، مفهوم کسب قدرت سیاسی را تحریف کرده، دموکراسی طبقاتی را دموکراسی ناب جا زده و همه زمینه‌های فکری برای خلع سلاح نظری طبقه کارگر را برای ابدی کردن نظام سرمایه‌داری فراهم می‌کند. با این تئوری در عرصه رعایت قواعد بازی دموکراسی بورژوازی فقط لاشه طبقه کارگر است که بر زمین باقی خواهد ماند.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

مرد چندمیلیارد...

صربستان در یوگسلاوی را با زور سرمایه‌های غرب بکف آورده است.

در حالیکه سوران جینیچ این عنصر دست نشانده آلمان، دموکرات و آزادیخواه قلمداد می‌گردد، از میلووویچ در شرایط امروز به نام دیکتاتور و "قصاب بالکان" یاد می‌کنند زیرا وی حاضر نشد خائنه بزیر سدریت یوگسلاوی در "رامبویه" امضاء بگذارد این بود که باید با دسیسه‌های امپریالیسم جای خود را برای سوران خان خالی می‌کرد. یوگسلاوی تجزیه شد، به اشغال امپریالیستها در آمد ولی نه کشور مستقلی بنام بوسنی هرزه‌گوین برپای خود استوار ایستاده است و نه از افسانه دفاع از حقوق مردم کوزوو خبری هست. واحد پول در مقدونیه نیز مارک آلمان است.

حال امپریالیستها با جعل اسنادی که ما در شماره‌های گذشته "توفان" پاره‌ای از آنها را بر ملا ساختیم در فکر کشیدن میلووویچ Milosevic به دادگاه بین‌المللی لاهه هستند. میلووویچ متهم به جنایت جنگی است. ولی چگونه میتوان به اسناد کسانی باور کرد که برای شروع جنگ یوگسلاوی به جعل سند دست زده بودند (به مقاله قدیمی "با یک دروغ شروع شد" مراجعه کنید-توفان)؟ چگونه میشود اسناد و استنادات این قضات "عالی‌مقام" را جدی گرفت وقتی "پینوشه" جنایتکار شیلی را فراری دادند و برای دستگیری "ویدلا" خونخوار آرژانتینی اقدامی جدی نمی‌کنند؟ آریل شارون جلاصبر و شتیلا را احترام می‌گذارند، به مناحم بگین تروریست و جنایتکار جایزه صلح می‌دهند و افسار کلیتونها و بوش‌ها را رها کرده‌اند؟ چگونه میتوان به ادعاهای این عده باور داشت که خود می‌زنند و می‌دوزند و ریش و قیچی را در دست دارند و بر کشتار جمعی مردم صرب توسط فاشیست معروف و رئیس جمهور سابق کرواتی بنام توچمان سرپوش گذاشتند و هنوز هم از جنایات کرواتها در "کراین" سخن با بی رغبتی می‌رانند؟

دادگاه بین‌المللی لاهه که برای رسیدگی به پرونده جنایتکاران تشکیل شده در مورد بمبهای رادیو اکتیوی که امپریالیسم آمریکا بر سر مردم بیچاره عراق میریزد و یا خاک یوگسلاوی را با آن برای چند نسل آینده آلوده کرده است حرفی نمی‌زند. این دادگاه بین‌المللی دیوان بلخ جهانی است و تنها آترا از آن جهت درست کرده‌اند تا مخالفین خود را با ظاهر عوامفریب قانونی تحت فشار گذارده، شانناز کرده و سر به نیست نمایند. این دادگاه یک اسباب جدید سیاسی در دست امپریالیسم جهانی و در درجه اول امپریالیسم آمریکاست. محاکمه جنایات صربها در یوگسلاوی و نقش میلووویچ در آن فقط یک بهانه برای مجلسی کردن یک سیاست انقبادی در عرصه جهان است.

میلووویچ بدرستی در دادگاه فرمایشی لاهه که برای سرپوش گذاردن بر جنایات امپریالیستها تشکیل شده گفت: "از نظر من این دادگاه یک دادگاه قلبی و این ادعانامه یک ادعانامه قلبی است. دادگاهی که از طرف مجمع عمومی سازمان ملل تعیین نشده باشد غیر قانونی است. لذا نیازی نیست که من در چنین دستگاه غیرقانونی و کیلی تعین کنم". وی بدرستی اظهار داشت: "که هدف از این محاکمه آن است که برای جنایاتی که توسط نیروهای ناتو در یوگسلاوی انجام شده توجیهاتی قلبی بتراشند".

میلووویچ درست می‌گوید زیرا ممالک عضو ناتو تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی یوگسلاوی را در چارچوب سازمان امنیت و همکاری اروپا حدود نیم قرن بود که برسمیت شناخته بودند و حال بنا بر مصالح سیاسی مفایر موافقت رسمی خود و حتی ناراضی ضمنی سازمان ملل (که بنظر ما حتی وجود موافقت‌نامه‌هایی که مفایر اساس و ارکان موجودیت سازمان ملل باشد و حق تجاوز امپریالیستی را مشروعیت بخشد فاقد هرگونه ارزش و احترامی است-توفان) عمل میکنند.

مجله آلمانی زبان اشپیگل در شماره ۲۷ ماه یولی ۲۰۰۱ خود مینویسد که در ادعانامه دادستان دلایلی مبنی بر سلسله مراتب صدور امریه، ساختارفرماندهی که باید از راس قدرت فرمان قتل عامهای ادعائی را صادر کرده باشد وجود ندارد ولی میلووویچ مسئولیت عمومی دستگاه نظامی و انتظامی را بعهده داشته است. گویا خانم دادستان سوئیسی، ایتالیایی تبار دادگاه لاهه به نوارهای گفتگوهای دستگاههای بی‌سیم اسناد خواهد کرد که سازمانهای جاسوسی در اختیارش گذارده‌اند؟! حقاً که جای قاضی مرتضوی در دادگاه لاهه خالی است. اشپیگل می‌نویسد که قتل عام ۴۵ نفره در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۹۹ در دهکده "راچاک" (Racak) را بسپای نیروهای امنیتی میلووویچ نوشته‌اند که تا با امروز بر سر صحت آن عقاید متفاوت است. همین اشپیگل در شماره ۱۲/۲۰۰۱ خود خبر داده بود که این عمل کار تروریستهای اوچکا بوده است. جالب است که تاراندن مردم غیر نظامی کوزوو و هدایت آنها به سایر جمهوریهای یوگسلاوی و آلبانی را که بر اساس همه شواهد عینی و حتی ادعاهای کارشناسان غربی و ناتو پی آمد بمباران ناتو و کشتن مردم غیر نظامی کوزوو بوده است را نیز بسپای میلووویچ می‌نویسند.

آقای سوران جینیچ که قضات دادگاه قانون اساسی یوگسلاوی را دست نشانده میلووویچ معرفی کرده و مدعی بود که آنها با مصوبه وی به قدرت رسیده‌اند شخصاً برای نقض تصمیم قضات دادگاه قانون اساسی به ماده‌ای از قوانین اساسی صربستان (ماده ۱۳۵

مصوب ۱۹۸۹) استناد می‌کند که میلووویچ آترا برای تامین منافع ناسیونالیسم صربستان در قانون وارد کرده و بخود اختیارات فوق‌العاده داده بود و بهمین جهت وی را شونیست و دیکتاتور میخواندند. بر مبنای این قانون جمهوری صربستان مختار است در صورت تهدید منافعی از جانب ارگانهای فدراسیون یوگسلاوی به اقدامات ایمنی در جهت منافعی متوسل شود. آقای سوران جینیچ برای نقض تصمیم دادگاه قانون اساسی یوگسلاوی که بالاترین مرجع تصمیم گیری قضائی یوگسلاوی است به همان شیوه‌های میلووویچ متوسل میشود زیرا در اینجا بنفع وی است و با این کار اساس اتحاد جمهوریهای یوگسلاوی را بزیر سؤال میبرد.

آنکس که کمترین حقانیت را دارد تا به جنایت افراد یا ممالک در عرصه جهان رسیدگی کند همان امپریالیسم آمریکا و متحدین جنایتکار آن هستند که دستشان تا مرفق به خون ملل جهان آلوده است.

در این جا سخن بر سر میلووویچ دیکتاتور نیست. وی هیچوقت دموکرات نبوده است. وی همواره یک بورژوازی به تمام معنا و متحد امپریالیسم غرب بود که علیه منافع زحمتکشان عمل می‌کرد. وی دشمن سوسیالیسم است و خائنه به منافع طبقه کارگر و همدست رویزیونیسم. حال تاریخ مصرف این مهره و کشور یوگسلاوی از نظر منافع امپریالیسم پایان رسیده است.

از نظر ما سخن بر سر اصولی است که نادیده گرفتن آن تأیید خودسری و قلدرمشی جنایتکاران جنگی آمریکا و ناتو است. آنها میخواهند قوانین زور و جنگل را بر روابط بین ملل و ممالک آشکارا حاکم کنند. هر کس مقاومت کرد، دیکتاتور و جنایتکار است و هر کس به خواسته‌های و امیال سوء آنها تن داد دموکرات و آزادیخواه محسوب میشود. با این منطق نمیتوان موافق بود.

کار به این جا پایان نمی‌پذیرد. امپریالیستها خواهان تحویل رئیس جمهور در قدرت صربستان (با رئیس جمهور یوگسلاوی آقای کوشتونیتسا اشتباه نشود-توفان). آنها مدعی‌اند که آقای میلان میلووتوویچ Milan Milutinovic نیز جنایتکار جنگی است و باید به دادگاه لاهه تحویل داده شود. آن‌ها فشار خود را به عمال خویش و دولت یوگسلاوی به حدی رسانده‌اند تا خود آقای میلان میلووتوویچ آنطور که میگویند "داوطلبانه" خویش را تحویل دادگاه لاهه دهد. شایعاتی نیز وجود دارد که دادگاه لاهه مایل است با دادن تامین به آقای میلان میلووتوویچ علیه میلووویچ شاهد دست و پا کند. در اعتراض باین اعمال خلاف قانون و عرف بین‌المللی رئیس دولت ادامه در صفحه ۴

مزدوران رژیم، چه درون آخوران و چه برون آخوران را از خود برانید!

مرد چندمیلیارد...

یوگسلاوی آقای سوران زیزیک Zoran Zizic استعفاء

داد و دولت مونتنگرو نیز پس از بی توجهی و لگدمال کردن تصمیم دادگاه عالی قانون اساسی یوگسلاوی اعلام کرد که وحدت قضائی یوگسلاوی نیز از بین رفته و دیگر دلایل و مبانی حقوقی موجهی برای بقاء در فدراسیون یوگسلاوی وجود ندارد. "یوگسلاوی از نظر حقوقی نیز مرده است". جاسوسان آلمان موفق شدند تحت نام دموکراسی و آزادی و حقوق بشر موجودیت یوگسلاوی را از صفحه جغرافیای سیاسی بزدايند. جالب است که کیهان لندنی بدروغ، با جعل خبر بنفع امپریالیستها و پس از اینکه حتی عامل دست نشانده‌ای نظیر سوران جینجیچ تصمیم دادگاه عالی قانون اساسی را در طی نطق تلویزیونی خویش و در مقابل رسانه‌های جهانی بی اعتبار اعلام کرد و قضات را دست نشانندگان میلو سوویچ خواند که بنفع وی موضع گرفته‌اند، عکس آترا مدعی شد و نوشت: "در پی این جلسه وکلای میلو سوویچ با استناد به اینکه مصوبه هیئت دولت خلاف قانون اساسی این کشور است، دادخواستی را به دادگاه قانون اساسی یوگسلاوی تسلیم کردند و از این دادگاه خواستند مصوبه دولت را لغو کند، اما دادگاه به تقاضای آنان ترتیب اثر نداد و با ذکر این نکته که دادگاه ویژه سازمان ملل در لاهه یک محکمه بین المللی بوده و زیر نظر کشور خاصی نیست، استرداد او را بلامانع دانست" (کیهان دروگگوی لندنی ۱۴ تا ۲۰ تیرماه ۱۳۸۰، تکیه از توفان).

در روز جمعه ۲۹ ژوئن ۲۰۰۱ با تشکیل کنفرانس سران ممالک امپریالیستی در بروکسل مسئله مساعدت مالی به یوگسلاوی در دستور کار آنها قرار داشت. این ممالک شرط انجام وعده کمک مالی ۱/۲۵ میلیارد دلاری خود به اقتصاد نابود کرده یوگسلاوی را تسلیم بلا قید و شرط میلو سوویچ به مامورین دادگاه لاهه قرار داده بودند. در حقیقت این هواداران "حقوق بشر" دولت یوگسلاوی را تحت فشار گذاشته بودند که یا باید بمیرید و یا تسلیم ما شوید و برای همدستان خویش نیز مبالغ قابل توجهی در نظر گرفته بودند. قانون اساسی یوگسلاوی ولی تسلیم شهروند یوگسلاوی را به یک مرجع خارجی ممنوع کرده است. علیرغم این ممنوعیت در قانون اساسی دولت دست نشانده صربستان در یوگسلاوی که قبل از روی کار آوردنش بسیار از احترام به قانون، حقوق بشر و نظایر آنها دم میزد از بالای سر دولت قانونی و نخست وزیر

یوگسلاوی (صربستان، مونتنگرو، مقدونیه) مصوبه‌ای مبنی بر تحویل میلو سوویچ به امپریالیستها به تصویب رسانید تا پرداخت دلارهای وعده شده را تا روز تشکیل کنفرانس ۲۹/۶/۲۰۰۱ در بروکسل برای خودش تضمین کند. این مصوبه که مورد اعتراض وکلای میلو سوویچ قرار گرفته بود به دیوان عالی قانون اساسی یوگسلاوی یعنی عالیترین مرجع قضائی یوگسلاوی برای اخذ تصمیم نهائی حواله شد. تصمیم این دادگاه مصوبه دولت دست نشانده صربستان را ملغی اعلام کرد. پس از این اعلام رای دادگاه در پنجشنبه شب ۲۸/۶/۲۰۰۱ دولت ائتلافی حاکم در صربستان با یک دستبرد به زندان و در یک اقدام کودتاگرایی، علیرغم مخالفت رئیس جمهور یوگسلاوی آقای ویسلاو کوستونیتسا Vojislav Kostunica، علیرغم مخالفت رئیس دولت یوگسلاوی که باین علت از مقام خود استعفاء کرد، علیرغم مخالفت بخشی از نیروهای ائتلافی در دولت (ائتلافی از ۱۸ حزب بنام اپوزیسیون دموکراتیک صربستان؟!)، علیرغم مغایر بودن این تصمیم با نص صریح قانون اساسی یوگسلاوی مجدداً در یک شیخون حيله گرانه به استقلال یوگسلاوی، میلو سوویچ را به مامورین دادگاه لاهه تحویل داد. این اقدام به روشی نشان میدهد که این عده کلاشانی بیش نبودند که بیاری امپریالیستها برای به رقیب در آوردن مردم یوگسلاوی بر سر کار آمده‌اند. آقای سوران جینجیچ Djindjic رئیس دولت صربستان عوامفریبانه و بیکاره مدعی شده است که تصمیم دیوان عالی قضائی قانون اساسی یوگسلاوی برای وی فاقد ارزش است زیرا قضات این دادگاه از طرف میلو سوویچ و در زمان وی به این مقام منصوب شده‌اند. استدلالی از این مضحک تر نمیتوان کرد. زیرا اگر این ادعا بیفرضانه بود باید آقای سوران جینجیچ انحلال این دادگاه را از مدتها قبل درخواست کرده و مراجعه به تصمیم آنها را از همان بدو امر رد کرده و نمی پذیرفت. و نه اینکه ایشان نخست منتظر تصمیم دادگاه شود و زمانیکه بیند رای دادگاه مناسب رویاهای ایشان نیست از به رسمیت شناختن تصمیم دادگاه سر باز زده و با اتهام به قضات دادگاه دست نشانده خواندن آنها، استقلال قوه قضائیه را به زیر سؤال برد، قانون اساسی را لگد مال کند و دیکتاتوری و خیانت خویش را به مردم یوگسلاوی در پس این کلمات پنهان نماید. وقاحت این مزدوران جدید حاکم بر یوگسلاوی تا حدی است که تسلیم میلو سوویچ به دادگاه لاهه را تسلیم وی به "عدالت" ترسیم می‌کنند. نمونه‌های اسناد ساختگی این "عدالت خانه" را بسیاری

خبرنگاران جور منتشر کرده‌اند. دادگاه لاهه برای رسیدگی و کشف حقیقت بوجود نیامده است، تا تصمیمات آن مورد احترام مردم جهان باشد. دادگاه لاهه مرجع انتقامگیری امپریالیسم از آدمهای کوچکی نظیر میلو سوویچ است که در مقابل آنها قد علم کردند و زیر بار حرفهای زور آنها نرفتند. امپریالیستها که برای دادگاه‌ها و قوه قضائیه یوگسلاوی ارزشی قائل نیستند "بیطرفی" قضائی دیوان لاهه را به عرش میرسانند تا با این سیاست جدید خود مرجعی بر بالای سر همه ملل جهان برای تهدید و تخطئه و تجاوز به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی آنها بوجود آورند. دادگاه لاهه شمیر دموکلس بر بالای سر جهان است. این مردم یوگسلاوی هستند که باید به کارنامه اعمال میلو سوویچ رسیدگی کنند. یک دادگاه علنی، با حضور هیات منصفه و نظار بین المللی در شرایط آزاد و مساوی.

دادگاهی که رای آن از هم اکنون معلوم است و با وعده پرداخت ۱/۲۵ میلیارد دلار به دست نشانندگان آلمان و آمریکا برگذار میشود، پشیزی ارزش ندارد. بی جهت نیست که بسیاری از مطبوعات غرب میلو سوویچ را مرد چند میلیارد دلاری خطاب کرده‌اند. حتی این مبلغ ناچیز ۱/۲۵ میلیارد دلاری درد مردم یوگسلاوی را درمان نمی‌کند زیرا مطابق برآورد بانک جهانی ترمیم خرابیهای وارد شده به یوگسلاوی به چهار میلیارد دلار میرسد. دولت آمریکا کمکهایی خود به یوگسلاوی را نخست به پرداخت ۱۰۰ تا ۱۵۵ میلیون دلار محدود کرده است. این محدودیت‌ها از آن جهت لازم است تا آنها بتوانند با ورقهای بهتری بازی کنند. تسلیم میلو سوویچ آغاز سقوط کامل است. حال باید قانون خصوصی سازی برای سرمایه‌داری خارجی فوراً به تصویب برسد که دولت جینجیچ آن را فوراً به تصویب رساند که باید در عرض ۴ سال آینده، کلیه کارخانجات دولتی خصوصی شوند. ۵۰٪ بیکاری و بدهکاری ده میلیارد دلاری به خارج که از طرف صندوق بین المللی پول اعلام شده است نشان می‌دهد که هر آنچه دولت کنونی یوگسلاوی به عنوان پول قربانی کردن میلو سوویچ می‌گیرد باید بابت بازپرداخت بهره وامهای امپریالیستی دوباره به جیب امپریالیستها بریزد. دولت یوگسلاوی امیدوار است با این خوشخدمتی‌ها دوسوم بدهکاری به وی بخشیده شود. تجزیه یوگسلاوی تجزیه بالکان و صفتبندی امپریالیستی جدیدی در این متوقه است که سرانجام مرزهایش بر اساس نیرو ترسیم میگردد.

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

برلوسکونی...

هنوز هم این پیگردها بپایان نرسیده است. اتهاماتی که بوی زده میشد از اختلاس، سوگند دروغ آغاز میشد و به تدوین مفاسد حساب مالیاتی جعلی و همدستی با مافیا میرسید. در مورد شهادت دروغ و سوگند تقلبی در سال ۱۹۹۰ محکوم شد زیرا منکر آن شده بود که به لژ سری "پ-۲" (P2-loge) تعلق دارد. لژ پ-۲ یک سازمان فاشیستی سری است که در بمب گذاری در راه آهن بلونیا که منجر به کشته شدن ده ها انسان گردید شرکت داشت. این سازمان سری ضد کمونیستی با همکاری سیای آمریکا قصد داشت در ایتالیا به کودتای نظامی دست بزند و به قتل عام کمونیستها پردازد. این کودتا باید با ایجاد نا امنی، اغتشاش، تزلزل در جامعه و ساختن شرایط روانی و نوشتن آن به پای کمونیستها به انجام میرسید. توطئه فاشیستها و سیای ولی با شکست روبرو شد.

ولی حکم دادگاه در مورد وی بعلت اینکه مورد عفو قرار گرفت اجراء نشد.

رشوه دهی به مامورین مالیاتی که ماموریت داشتند به اسناد مالیاتی بنگاه مطبوعاتی وی بنام "موندادوری" (Mondadori)، شرکت خدمات مالیاتی "مدیولانوم" (Mediolanum)، "تله پیئو" (Telepiu) و "ویدئوتایم" (Videotime) رسیدگی نمایند کار وی را در سال ۱۹۹۸ مجدداً به دادگاه کشانید که به دو سال و نه ماه محکوم شد و آنقدر این رای را کش داده و به مراحل بعدی کشانند که با قدرت و نفوذ مالی وی دادگاه بعدی رای دادگاه قبلی را سلامت سر ایشان ملغی کرد.

البته کار به اینجا تمام نمیشود. آقای برلوسکونی سوء پیشینه کثیف تری نیز دارد و حقیقتاً لایق نمایندگی سرمایه داری امپریالیستی ایتالیاست. داستان این امر بر میگردد به شرکت "آل ایبریان" (All Iberian) که درگیر در تقلب در امر مفاسد حساب مالیاتی، دارا بودن حسابهای سیاه و غیرقانونی، و پول های کلان رشوه دهی بود. بر اساس رسیدگی دادستانها، شرکت آل ایبریان یک شرکت پوششی مستقر در سوئیس بود که وظیفه جمع آوری پولهای سیاه را بهعهده گرفته بود. به حساب این شرکت که وجود خارجی نداشته و تنها نامی از آن وجود داشت در عرض دو سال ۶۰۰ میلیون مارک واریز شده و در دفاتر سحرآمیز این شرکت از پول حرام به پول حلال بدل گشته است. از این منبع مالی از جمله وکیل دعاوی آقای برلوسکونی، شخص "سزار پرویتی" (Cesare)

Previti) سیراب میشده اند. این دعاوی حقوقی در سال ۱۹۹۸ به دوبخش تقسیم شد. آل ایبریان شماره ۱، که شامل مواردی بود که آقای برلوسکونی مبلغ ۲۱ میلیون مارک رشوه به رئیس جمهور سوسیالیست! ایتالیا آقای "بتینو کراتسی" (Bettino Craxi) پرداخته بود. خود آقای کراتسی که بعلت رشوه خواری و دزدی محکوم شده بود، از طریق همکاری با مافیا و لژ پ-۲ به سوئیس فرار کرد تا از دست مجازات تعیین شده در قوانین جنائی ایتالیا در امان بماند.

خوب و با حوصله این حادثه را از نظر بگذارید. نخست وزیر ایتالیا آلت دست یک سلطان مطبوعاتی و کارخانه دار مهم ایتالیا بوده که بعلت دزدی و تقلب تحت تعقیب قرار گرفته و به کشور سوئیس این بهشت جنایتکاران فرار کرده است. مطبوعات و حامیان خارجی و ایرانی نظام سرمایه داری مسایل به این با اهمیتی را زیر سیلی در می کنند و برویشان نمی آورند و تبلیغ نمی کنند تا مردم آنرا به فراموشی بسپارند. هیچکس از دولت سوئیس نمی خواهد که این جنایتکاران را تحویل دهد، هیچکس دولت سوئیس را به محاکمه در دادگاه لاهه تهدید نمی کند، بر عکس میگویند چون قرارداد استرداد مجرمین میان ایتالیا و سوئیس نیست کاری از دست دولت ایتالیا برای استرداد مجرمین بر نمی آید. البته قرارداد استرداد مجرمین هیچگاه بنفع دولت سوئیس نخواهد بود. سرمایه داری راه فرار خادمان خود را از نظر حقوقی فراهم آورده است. آقای بتینو کراتسی با یاری خود دولت ایتالیا به سوئیس فرار کرد که حقایق مربوط به وقایع جاری در ایتالیا برملا نشود.

لیکن آقای برلوسکونی بعلت اینکه انجام این امر شامل مرور زمان شده بود از دست قانون رهائی یافت. آل ایبریان شماره ۲ هنوز در جریان است که با انتخاب شدن آقای برلوسکونی به نخست وزیری ایتالیا سرانجامش از هم اکنون روشن است. کارنامه سیاه برلوسکونی در اینجا بپایان نمی رسد. وی در موقع خرید شرکت توزیع فیلم "مدوسا" (Medusa) ده میلیون مارک رشوه داده است. باین علت وی در دادگاه اول به یکسال و چهار ماه محکوم شد و در دادگاه دوم طبق معمول تبرئه گردید.

بعلت رشوه دهی به قضات در رابطه با خرید سوپر مارکت "اس ام ای" (SME) و رشوه دهی در هنگام واگذاری بنگاه مطبوعاتی "موندادوری" (Mondadori) دو دعاوی حقوقی در دادگاههای ایتالیا در جریان است. سوپر مارکت

نامبرده میبایست از شرکت دولتی به شرکت خصوصی بدل شود. نخست آقای "کارلو د پیندتی" (Carlo de Benedetti) صاحب شرکت ماکارونی سازی و کارخانه کمپیوتر مناقصه را دریافت کرد لیکن آقای برلوسکونی با یاری دو کارخانه دار دیگر "فررو" (Ferrero) و "باریلا" (Barilla) تلاش کرد تا قرار داد کارلو د بندتی فسخ گردد. در این رابطه است که وکیل برلوسکونی آقای پرویتی مورد سوءظن قرار گرفته که به قضات رم رشوه داده باشد.

در آغاز سال ۲۰۰۱ دادستان میلان اعلام کرد که علیه شرکت برلوسکونی که بنام "فین اینوست" (Fininvest) و شرکتی متشکل از ۲۲ شرکتهای دیگر است اعلام جرم کرده است. دلیلش آنکه بانک ایتالیا (Banca de Italia) گزارش داده منبع بخشی از پولی که برلوسکونی توسط آن مخارج ۲۲ شرکت دیگر را تامین می کند معلوم نیست، در آنجا سخن بر سر حسابهای سیاه و تقلب موازنه هاست. دادستان بر این عقیده است که احتمالاً این منابع سرشان به مافیا وصل است. در مورد فرستنده خصوصی اسپانیائی بنام "تلسینو" (Telecino) اتهام برلوسکونی این است که به منافع دولت اسپانیا از این طریق صدمه زده است که با انتقال سرمایه به ممالک مشهور به بهشت های مالیاتی از پرداخت مالیات آن معامله سر باز زده است.

حتی شهود اعتراف کرده اند که دست برلوسکونی در قتل قاضی جسور ایتالیائی "جیووانی فالکونه" (Giovanni Falcone) که مامور رسیدگی به جنایات مافیا و همدستی سیاستمداران ایتالیا با سازمانهای مخوف زیر زمینی بود دست داشته است. فالکونه توسط بمب مافیا در مسیر حرکتش کسه به دست مافیا رسیده بود با نقشه سازمان یافته ای به قتل رسید.

این عسگر اولادی و رفیق دوست ایتالیائی مورد تأیید همه احزاب محافظه کار اروپاست و تلاش کردند تا وی را در ایتالیا بر سر کار آورند.

آقای برلوسکونی سلطان رسانه های گروهی در ایتالیا نیز هست، شش فرستنده تلویزیونی سراسری در ایتالیا، ایستگاههای رادیویی و دهها مجله و روزنامه در اختیار این سرمایه دار معرف حضور خوانندگان توفان قرار دارد. هر ایتالیائی از خواب شب که بر می خیزد مغزش با دروغهای آقای برلوسکونی پر میشود. کارخانه افکار عمومی سازی وی براه است و انسانها را با جعل اخبار بنفع سرمایه داری و مافیا مسخ می کند. حال ادامه در صفحه ۶

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

برلوسکونی...

که وی به قدرت دولتی نیز دست پیدا کرده رسانه‌های عمومی غیر خصوصی نیز زیر نفوذ وی قرار گرفته‌اند و تقریباً نشریه و منبع خبری دیگری نیست که بدون نظر وی بکار پردازد. خفقان در ایتالیا مانند ایران از ممنوعیت مطبوعات ناشی نمی‌شود، تعداد مطبوعات در ایتالیا فراوان است و پلورالیسم آن به درجه کمال رسیده است. مکانیسم خفقان در ایتالیا، در قدرت تامه یک فرد نسبت به همه رسانه‌های گروهی قرار دارد. سانسور ایتالیایی در محتوی کامل و استبدادی و در شکل تکثرگراست. ماشین افکار عمومی سازی برلوسکونی اولین نتیجه خود را که انتخاب یک آدمی با این سوء سابقه سیاه را به ریاست جمهوری ایتالیا ممکن کرده است ببار آورده است.

امپریالیسم ایتالیا رسانه‌های گروهی را مانند سایر ممالک امپریالیستی انحصاری کرده است و این عین ارتجاع سیاه است. همین امر است که مردم را ملول‌الاراده میکند و با دروغ و فریب برای جنگ و آدمکشی به صف می‌کند.

البته از نظر هواداران "دموکراسی" بورژوازی و تعدد احزاب و بزبانی پلورالیسم و نظام پارلمانی همه چیز بر وفق مراد است و مولای درزش نمی‌رود. بنظر آن‌ها آقای برلوسکونی در یک انتخابات دموکراتیک بر سر کار آمده و رای اکثریت مردم را آورده است، البته بر منکرش لعنت؟! لیکن آن کمونیستی که نمیند با چه وسایل پیچیده‌ای در پی فریب مردم و ساختن افکار عمومی هستند تا آنها بدون داشتن اراده آزاد در انتخابات شرکت کنند و فرد عوضی را انتخاب نمایند از رابطه اقلیت و اکثریت بونی نبرده است. طبیعتاً برلوسکونی نماینده "اکثریت" است و بطریق "دموکراتیک" انتخاب شده است. طبیعتاً دارودسته‌های مسلمان آدمکش الجزایری در انتخابات الجزایر از طریق "دموکراتیک" به "اکثریت" رسیدند لیکن این آن اکثریتی نیست که بیانگر منافع استثمارشدگان عظیم مردم باشد. این اقلیت و اکثریت فقط صوری است و ماهیتاً ضد دموکراتیک است. در ایتالیا برلوسکونی با فاشیستها برای رسیدن به مقام دولتی بیعت کرده است، یکی از آنها حزب "فیاما تریکولوره" (Fiamma Tricolore) است که به ستهای دیکتاتور فاشیست ایتالیا که توسط پارتیزانها در موقع فرار دستگیر و اعدام شد یعنی موسولینی پایبند است، در کنار آن آلیانسه ناسیوناله (Alleanza Nazionale) یک گروه

فاشیستی دیگر است که با برلوسکونی همکاری دارد. عکس موسولینی فاشیست و قاتل بر روی شیشه مشروبات الکلی دیده میشود که مرتب مورد تبلیغ قرار می‌گیرد.

اگر رویزیونیستها این اکثریت را برسمیت بشناسند، طبیعتاً کمونیستها چنین اکثریتی را هیچگاه برسمیت نمی‌شناسند زیرا برخورد آنها به مسئله اقلیت و اکثریت از بطن مناسبات بین طبقات بیرون کشیده میشود. انتخاب برلوسکونی در ایتالیا همراه با امکانات دولتی که وی بکف می‌آورد میتواند حتی قوه قضائیه بورژوازی را کاملاً اخته کند، حتی دموکراسی نیم بند بورژوازی را سرکوب نماید، دست مافیای را در همه امور بگشاید و راه را برای کسب قدرت توسط فاشیستها هموار نماید شعار وی این است که باید در قانون اساسی ایتالیا اساس کارخانه‌داری بمنزله یک ارزش قابل حمایت ذکر شود.

بسیاری از مردم عادی ایتالیا ولی بشدت از حکومت باصطلاح "چپ" قبلی که کاری جز خدمت به سرمایه‌داری ایتالیا ندارد دلسرد شده‌اند، آنها با زیر بار رفتن شرایط اروپای متحد که از بروکسل دیکته میشود، با افزایش مالیاتها و اقدامات صرفه جویانه بر علیه زحمتکشان، وضعیت مالی زحمتکشان را خراب کرده و به سطح نازلی رساندند، یک خرده فروشی میگفت اینها که تا کنون بر سر قدرت بودند چه کاری برای ما کرده‌اند، آنها برای ما کاری از پیش نبردند بگذار این بار برلوسکونی را انتخاب کنیم تا شاید با روح و روش اقتصادی که دارد ایتالیا را مانند شرکتها و کارخانجات خودش نجات دهد.

این تخیلات یک خرده بورژوازی ایتالیایی نشانه آن است که دامنه خیانت احزاب رویزیونیستی بکجا کشیده و ما چگونه امروز با نتایج خیانت رویزیونیسم در عرصه جهان روبرو هستیم. رویزیونیستها که همدست سرمایه‌داری‌اند کاری جز فریب پرولتاریا نداشتند و امروز نیز مانند دیروز با سرمایه‌داران کنار می‌آیند و مارکسیسم لنینیسم و جامعه سوسیالیستی را از دستور کار خود خارج کرده‌اند.

اینکه فاشیستها با پیدایش بحرانها جان می‌گیرند خود ناشی از بی‌جانی جنبش کمونیستی است. تا کمونیستهای ایتالیا موفق نشوند عمیقاً کثافات رویزیونیسم را بدور افکنند و پرچم روشن مارکسیسم لنینیسم را برافرازند خطر روی کار آمدن برلوسکونی‌ها منتفی نیست.

تحریف‌کنندگان...

مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۹، آرشیو وزارت امور خارجه آلمان).

در طی گفتگو در باره مسایلی که با امضاء این دو موافقنامه مربوط بود نمایندگان بریتانیا وعده کردند که انگلستان مشروط بر اینکه این قراردادها امضاء شوند از تضمینی که بتازگی به لهستان داده است دست خواهد کشید.

مشروط به عقد قرارداد بریتانیا-آلمان، انگلیسها حاضر بودند مساله دانزیک Danzig (دانزیک منطقه‌ای بود متعلق به آلمان ولی هم مرز شوروی و خاک لهستان آنرا از سرزمین آلمان جدا می‌ساخت-توفان) و همچنین مساله دالان لهستان (منظور دالانی است که باید در خاک لهستان برای عبور و مرور آنها به دانزیک در نظر گرفته میشد-توفان) را به عهده آلمانها بگذارند تا با خود لهستانی‌ها حل و فصل کنند البته انگلیسها متعهد میشوند در حل این مسایل مداخله نکنند.

ویلسون موکدا ادامه میدهد- و این از طریق گزارشهای دیرکن که بزودی منتشر میشوند از نظر سندیت تأیید می‌گردد- که سیاست ضمانت بریتانیا اگر قراردادهای فوق میان انگلستان و آلمان منعقد می‌گردید، واقعاً خاتمه مییافت.

بهمین سبب دیرکن در گزارشش اشاره میکند "...آنوقت لهستان و آلمان تا اندازه‌ای تنها، چهره به چهره، سینه به سینه هم می‌ایستند."

تمام این‌ها نشان میدهد که صاحبان قدرت در انگلستان آماده بودند تا هنوز مرکب تضمین‌نامه بریتانیا به لهستان خشک نشده بود، لهستان را برای بلعیدن جلوی هیتلر بیاندازند.

همزمان با انعقاد قرارداد بریتانیا-آلمان انگلستان و فرانسه به هدفی که از وارد شدن به مذاکرات با اتحاد شوروی داشتند می‌رسیدند و باین ترتیب ساده تر میبود به تصادم میان آلمان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شتاب بخشند.

قرارداد سیاسی میان انگلستان و آلمان سرانجام باید با یک قرارداد اقتصادی تکمیل میشد، قراردادی که میبایست توافق سزی در باره مساله مستعمراتی، تقسیم مواد خام، تقسیم بازارها و غیره و همچنین یک وام کلان بریتانیا به آلمان را نیز در بر بگیرد.

باین ترتیب در مقابل چشمان صاحبان قدرت در انگلستان منظره اغواگرانه قرارداد دائمی با آلمان و یک باصطلاح "مجرأ" برای منحرف کردن تجاوز آلمانها به سمت شرق، علیه لهستان که به

ادامه در صفحه ۹

"اپوزیسیون قلبی" چهره بزرگ کرده رژیم است

سالوسی بورژوازی در بررسی جنایات جنگی

"در دسامبر سال ۱۹۹۱ صرب‌های مقیم منطقه کراینا، جمهوری صربستان را در این سرزمین اعلام می‌دارند. مطبوعات امپریالیست‌ها از قتل عام صرب‌ها به دست کرواتها که به منظور پاکسازی نژادی صورت می‌گیرد، سخنی نمی‌گویند" (نقل از مقاله توفان نگاهی به تاریخ یوگسلاوی، شماره ۱۴ ژانویه ۱۹۹۶).

مطبوعات در ۱۴ ماه آوریل ۲۰۰۱ اعلام کردند کشور کرواسی به دادگاه بین‌المللی سازمان ملل بر ضد جنایات جنگی اجازه داد که برای کاوش و تحقیق قتل عام مردم غیر نظامی صرب توسط کرواتها در منطقه کراینا به تفحص بپردازد. کارشناسان سازمان ملل می‌توانند در هفته آینده گورستانهای دستجمعی را بگشایند که در هر کدام از آنها بیش از ۲۰۰ زن و مرد و کودک صرب دفن شده‌اند.

ظاهر قضیه کاملاً طبیعی است. چند سال پس از این جنایت به آن رسیدگی میشود. چند سالی که کافی بود تا تمام آثار جرم زوده شود. دولت جدید کرواسی برای کشف "حقیقت" اجازه این بررسی را در آستانه دستگیری میلوویچ در یوگسلاوی داده است. آخر مگر میشود کسی هوادار محاکمه میلوویچ در دادگاه بین‌المللی علیه جنایات جنگی باشد ولی خودش بر جنایات کرواتها در آن سال‌ها چشم پبوشد؟ ظاهر دموکراسی و اجرای عدالت باید حفظ گردد.

حقیقت این است که تا با امروز سخنی در این باره در بین نبود که در دوران تجزیه یوگسلاوی، کرواتها نیز به جنایات جنگی متوسل شده‌اند. همواره سخن از جنایات صربها بود، تصاویری که در روی آنتهای جهان موج میزد تصاویر ساختگی‌ای بود که سازمان جاسوسی آلمان آنرا برای اثبات جنایات صربها درست کرده بود.

کسی که حوادث آنروز جنگ را تعقیب کرده باشد می‌داند که کرواتها در جنگ با ارتش یوگسلاوی مدتها نتوانستند برتری قابل توجهی بدست آورند. فقط پس از اینکه ناتو کارشناسان و مزدوران اجیر آلمانی و فاشیستهای خارجی را به آنجا فرستاد و تسلیحات آنها را بر آورده ساخت و از نظر تدارکاتی و اطلاعات هواتی اقدامات لازم را انجام داد حمله همه جانبه کرواتها و مسلمانان و فاشیستها و مزدوران خارجی از کراینا آغاز شد. شکست ارتش یوگسلاوی در کراینا آغاز جدائی قطعی کرواسی



قاتلین زنان بیچاره شهدی خودشانند

نمی‌دانند. (یعنی برای مبارزه با مشکل روسی‌گری باید برخی را کشت تا دیگران از ترس به خیابان نیایند، توفان) روزنامه کیهان

"با توجه به اینکه زنان یادشده از خانه و کاشانه خود طرد شده بودند هیچ نگرانی حتی از اینکه به قتل برسند نداشتند و آنها مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دادند.

وی خاطرنشان ساخت جرایم معلول یک سری علت‌هاست و مسئله زنان خیابانی نمود عینی دارد که باید با آن جدی برخورد شود. (که شد) سرتیپ اسکندر مؤمنی فرمانده ناحیه انتظامی خراسان.

در ارتباط با قتل‌های محفلی-زنجیره‌ای زنان بیچاره خیابانی در مشهد "مقدس" توسط حکومت عدل اسلامی و این بار از زبان خودشان

"قتل مشکوک ۱۹ نفر از آنان هیچگونه احساس همراهی و ترحم نسبت به آنها را در میان شهروندان مشهدی برنیانگیخته است... حضور ناهنجار زنان فاسد در یکی دو سال اخیر. جلوه ناخوشایندی به برخی از نقاط شهر مشهد داده و امنیت اخلاقی و روانی این شهر را به خطر انداخته بود. کارشناسان مسائل اجتماعی (بخوانید قاتلین حکومتی) کاهش حضور زنان و لگردد و خیابانی در دیگر شهرهای بزرگ را طی ماههای اخیر، بی‌ارتباط با انتشار قتل مشکوک همکاران آنها در مشهد

توجیه دستگیری میلوویچ در یوگسلاوی فراهم میگردد، اجازه رسیدگی به جنایات جنگی رژیم سابق کرواسی را داده‌اند. این سیاست رسیدگی دقیقاً مکمل همان سیاست زیر سیلی در کردن این جنایات جنگی بود. "توچمان" فاشیست استقلال کشورش را به امپریالیستها فروخت و اکنون کرواسی وابسته به آلمانهاست و میلوویچ حاضر نشد بزیر قرارداد اسارت آمیز "رامبولیه" که حتی بقول مجله اشپیگل آلمانی (۱۹۹۹/۳/۲۲) "طرف یوگسلاوی فقط امکان انتخاب بین طاعون و وبا را دارد" امضاء بگذارد. شرایط جدید سیاست جدید می‌طلبد.

رئیس جمهور وقت آمریکا در همان روزها گفت آنقدر بر سر مردم یوگسلاوی بمب می‌ریزد و شرایط معیشتی آنها را نابود می‌کند تا حقوق بشر در آنجا مستقر شود!؟

حقیقتاً باید دید دادگاه بین‌المللی لاهه چه موقع پای این جنایتکاران را به میان می‌شکند!؟ فقط آنروز که خلقهای جهان خود سرنوشت خویش را بدست گیرند و بر گور امپریالیسم و سرمایه‌داری دنیای نوینی را بسازند.

محسوب میشد. کرواتها به انتقام مقاومت سرسختانه اکثریت مردم کراینا، آنها را به قتل رسانده خانه‌های آنها را اشغال کردند و بقیه را تاراندند تا بتوانند این مناطق را بخشی از خاک خود به حساب آورند. در این جنایت همین جنایتکارانی که دادگاه مسخره بین‌المللی را برای غیر خودیها تشکیل داده‌اند دست داشتند. این جنایت همان روز توسط مخالفین تجاوز آشکار به یوگسلاوی اعلام شد و توفان آنرا در سال ۱۹۹۵ نقل کرد ولی آنروز به صرف امپریالیستها نبود که بر این جنایت انگشت گذارده و آنرا به اطلاع مردم جهان برسانند. حال سال‌ها از آن تاریخ گذشته است. رئیس جمهور وقت و فاشیست و مزدور امپریالیسم آلمان "توچمان" صد کفن پوشانده و دیگر کسی نمیتواند وی را به جرم جنایت جنگی و رشوه‌خواریهای بعدی دستگیر کند و به لاهه بفرستد. رئیس جمهور جدید از حزب مخالف است و حاضر نیست مسئولیت جنایات رئیس جمهور سابق را به گردن بگیرد. چه خوب در به تخته میخورد. وی رئیس جمهور دوران صلح و سازندگی است و باید ژست دموکرات بخود بگیرد. این است که پس از ریختن آب‌ها از آسیابها و اینکه ضرری متوجه کسی در کرواسی نمیشود و فقط زمینه

جدایی دین از دولت و آموزش!

مبارزه پارلمانی...

ندارد وسیله‌ای بسازد تا بتواند اهرمی برای کنترل مردم شود.

پارلمان ترکیبی از بروکراسی بر علیه مردم است که با ظاهری عوام‌فریبانه هر دوره‌ای یکبار نمایندگان منتخب مردم را در خود جا می‌دهد تا برای دوره‌ای طولانی با پرگوئی و بحثهای طویل و بی محتوی سر مردم را گرم کنند و زد و بندهای اصلی پشت پرده را بر علیه مردم با خیال راحت بانجام برسانند.

لنین از قول مارکس مینویسد: "مارکس در جنگ داخلی در فرانسه تجربه کمون پاریس را چنین جمع‌بندی می‌کند: "قدرت متمرکز دولتی با ارگانهای همه جا حاضر خود: ارتش دائمی، پلیس، بروکراسی، روحانیون، مقامات قضائی"، که از قرون وسطی به این طرف پا به عرصه وجود نهاده بود، در سده نوزدهم تکامل یافت، با رشد تناقض طبقاتی بین سرمایه و کار، "قدرت دولتی پیش از پیش خصلت یک قدرت اجتماعی مخصوص ستمگری بر کار یعنی خصلت ماشین سیادت طبقاتی را بخود می‌گیرد".

"این انتقاد عالی نیز که در سال ۱۸۷۱ از پارلمانتاریسم شده است اکنون، در نتیجه سیادت سوسیال شونیسم و اپورتونیسم، در زمره "سخنان فراموش شده مارکسیسم در آمده است. وزیران و پارلمان نشینان حرفه‌ای، این خائنین به پرولتاریا و سوسیالیستهای "کار چاق کن" کنونی، انتقاد از پارلمانتاریسم را تماماً به‌عده آثارشیتها گذارده و بهمین دلیل بعد اعجاب آمیز خردمندانه هرگونه انتقادی از پارلمانتاریسم را "آنارشیشم" اعلام داشته‌اند!! هیچ جای تعجبی نیست که پرولتاریای کثسورهای "پیشرو" پارلمانی از دیدن "سوسیالیست‌هایی نظیر شیدمان‌ها، ... و شرکاء دچار نفرت میشد و بیش از پیش حسن نظر خود را متوجه سندیکالیسم آنارشیتی مینمود و حال آنکه این جریان برادر تنی اپورتونیسم بود.

ولی برای مارکس دیالکتیک انقلابی هیچگاه آن جمله پردازی توخالی باب شده و آن سکه بدلی نبود که پلخائف، کائوتسکی و غیره از آن ساخته‌اند. مارکس توانائی آن را داشت تا از آنارشیشم که حتی قابلیت استفاده از "آغل" پارلمانتاریسم بورژوازی را هم نداشت، بیرحمانه قطع رابطه کند - بخصوص هنگامی که بهیچوجه موقعیت انقلابی وجود ندارد، - ولی در عین حال توانائی آنرا هم داشت که پارلمانتاریسم را در معرض انتقاد واقعاً انقلابی پرولتاری قرار دهد.

ماهیت حقیقی پارلمانتاریسم بورژوازی نه تنها در رژیم‌های سلطنت مشروطه پارلمانی بلکه در

دموکراتیک‌ترین جمهوری‌ها نیز اینستکه در هر چند سال یکبار تصمیم گرفته میشود کدامیک از اعضاء طبقه حاکمه در پارلمان مردم را سرکوب و لگد مال کند".

نقل قول بالا را میتوان به زبان ساده چنین بیان کرد: پارلمان یک ابزار بروکراتیک طبقه حاکمه است که هر چند سال یکبار به زحمتکشان اجازه میدهد تصمیم بگیرند کدام یک از نمایندگان طبقه ستمگر نمایندگی آنها را برای سرکوب و فریشتان بعهده بگیرند.

پارلمان مجمعی برای تصمیم‌گیری نمایندگان مردم نیست، تصمیم‌گیریهایی در پشت پرده توسط نمایندگان رسمی طبقه حاکمه سرکوبگر و اندیشمندان آنها اتخاذ شده و خوراندن آن به مردم و نمایش فریب مردم را به این بازیگران پارلمان محول میکنند، که برخی آگاهانه و برخی با خوشخیالی آنرا می‌پذیرند.

پارلمان تظاهر دیکتاتوری طبقه حاکمه بورژوازی به وجود دموکراسی برای همه است.

پارلمان هرگز بخشی از قدرت دولتی نیست. قدرت دولتی عبارت است از ارتش، پلیس، سازمان امنیت و نیروهای انتظامی و دستگاه قضائی و زندانها. در یک کلام نیروی مسلح سرکوبگر.

تسخیر پارلمان تسخیر دولت نیست، توهم کسب قدرت سیاسی است که نیروهای سرکوبگر به این توهم دامن می‌زنند.

کمونیستها ولی تا زمانیکه توهم توده‌ها نسبت به پارلمان از بین نرفته است و در شرایطی که جنبش در اعتلاء بسر نمی‌برد از این "آغل" بورژوازی برای افشای وی استفاده می‌کنند. زیرا پارلمان در هر صورت سکوتی برای تماس با مردم بیشتری است. آنارشیتها با هرگونه شرکت در پارلمان در هر شرایطی مخالفند و تفاوتی میان شرکت در پارلمان و نظریه پارلمانتاریسم نمی‌گذارند.

پارلمانتاریسم به کسانی اطلاق می‌شود که به معجزه پارلمان دل بسته‌اند و بخیال خود میخواهند به تحولات بنیادی از طریق شرکت در پارلمان که آنرا بنادرستی بیان اراده آزاد و انتخاب آزاد مردم جلوه میدهند دست یابند. پارلمانتاریستها شرکت در انتخابات همگانی را بجای مبارزه انقلابی توده مردم قرار می‌دهند.

اپورتونیستها، ضد انقلابیون که در گذشته بزبان فرنگی "شیدمان" و شرکاء ویا "کائوتسکی" و نظایر آنها نام داشتند امروز دارای نامهای ایرانی نیز هستند و براحتی میشود نام آنها را با نام رهبران فرصت طلب انترناسیونال دوم تعویض نمود. آنها مایلند سر مردم را با این ادعا که گویا پارلمان

میتواند به خواسته‌های آنها تحقق بخشد کلاه بگذارند و آنها را بزیر یوغ طبقه حاکمه بکشند. بر مصداق این مثل که از این چهار سال تا چهار سال بعد فرجی است.

کمونیستها همواره این حقیقت را به مردم گفته‌اند که قدرت یعنی قوای سرکوبگر، یعنی قوه مجریه. تجربه همه کودتاهای تاریخ که توسط ارتش و قوای انتظامی و امنیتی انجام میشود و پارلمانها را که بخیال خود نماینده مردمند منحل می‌کنند و حتی نمایندگان ناراضی و معترض را که موی دماغ رژیم بوده‌اند سر به نیست میکنند نشان می‌دهد که این قوای سرکوبگر است که حرف آخر را می‌زند. حتی مردم عادی مواقعی در سخنان خود می‌گویند "ای بابا، قدرت در دست آنهاست، ما که اسلحه نداریم" و این جمله تمام پرده تزویر فرصت طلبی و ضد انقلابی را میدرد.

بهترین نمونه اخیر همین مجلس شورای اسلامی است. نمایندگانی با شیوه غیر دموکراتیک چند مرحله‌ای با زور و فشار مردم به مجلس راه پیدا کرده‌اند ولی کاری از دستشان ساخته نیست و زورشان به جایی نمی‌رسد. تنها به این دلیل ساده که قرار نبوده است هر کس مجلس را به چنگ آورد ماشین دولتی را به چنگ آورده باشد. مجلس فقط نماست و نه بیشتر. قدرت دولتی در دست قوای مجریه است و افسار آن در چنگ رهبری و ولایت فقیه است. برخی از همین نمایندگان خوش خیال فکر می‌کردند با اشغال کرسی‌های مجلس میتوانند اصلاحات خویش را به پیش برند ولی در عمل دیدند که بیماریه فطیر است. بت اعظم با یک گردش قلم این ارگان "انتخاباتی" مردم را باطل کرد و حتی برای اینکه مبادا به کرسی خطابه مخالفان بدل گردد تا از آن برای تبلیغ نظریات خود استفاده کنند مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس را حذف نمود تا قوای مجریه بتواند آنها را از همان بدو خروج به شکنجه‌گاه برده و زبان زبان درازها را از حلقوم بنام نامی پروردگار قطع کند. تجربه مجلس ششم بار دیگر این آموزش مارکسیسم-لنینیسم را نشان داد و که برای کسب قدرت سیاسی نباید به نتایج انتخابات پارلمانی دلخوش کرد. باید آماده یک رزم قطعی و قهرآمیز بود. بدون این رزم تغییر بنیادی صورت نمی‌پذیرد و برای پیروزی در این نبرد به پرورش فکری و بسیج و رهبری مردم نیاز است. این وظایف خطیر فقط از عهده حزب طبقه کارگر ایران بر می‌آید. حزب کار ایران در این راه است که گام می‌گذارد و از پیوستن مارکسیست-لنینیستها به صفوف خود استقبال میکند.

تحریر کنندگان...

وی در همین چندی پیش "ضمانت" داده بودند و علیه اتحاد شوروی مجسم میشد. آیا جای شگفتی است که مفتریان و تحریف کنندگان تاریخ این واقعیت‌ها را با دقت مسکوت می‌گذارند و تلاش می‌ورزند آنرا کتمان کنند، واقعیاتی که از قطعیت بزرگی برای شناخت وضعیتی که جنگ را اجتناب ناپذیر میکرد برخوردارند؟

در آن زمان دیگر هیچ شکی باقی نمانده بود که انگلستان و فرانسه برای جلوگیری از جنگ توسط هیتلر بهیچ اقدام جدی علاقه‌ای نداشتند، بلکه بر عکس بهر اقدامی که در توان داشتند متشبث شدند تا با زد و بندها و توافقات پنهانی و با استفاده از همه امکانات تحریک آمیز، آلمان هیتلری را بر علیه اتحاد شوروی بشورانند.

هیچ تحریف کننده‌ای در جهان موفق نخواهد شد، این واقعیت تعیین کننده را، چه در عرصه تاریخ و چه در شعور خلقهای جهان بزاید که اتحاد شوروی در تحت چنین شرایطی باید به انتخاب دست می‌زد.

یا اینکه پیشنهاد آلمان را مبنی بر انعقاد یک پیمان عدم تجاوز در خدمت دفاع از خود می‌پذیرفت و باین ترتیب این امکان را به اتحاد شوروی می‌بخشید صلح را برای مدت معینی تمدید کند که از طرف دولت شوروی میتوانست برای تدارک بهتر قوایش بخاطر مقابله با یک تجاوز احتمالی متجاوز مورد استفاده قرار گیرد

و یا اینکه پیشنهاد آلمان برای انعقاد پیمان عدم تجاوز را رد میکرد و باین ترتیب به مشوقین جنگ از اردوگاه قدرتهای غربی این امکان را می‌داد که اتحاد شوروی را به یک درگیری مسلحانه با آلمان بکشاند و آنهم در وضعیتی که برای اتحاد شوروی بکلی مضر بود زیرا وی بکلی منزوی میبود.

تحت چنین شرایطی دولت شوروی مجبور بود راه انعقاد پیمان عدم تجاوز با آلمان را انتخاب کند.

در آن شرایط این انتخاب، قدمی خردمندانه و دوراندیشانه در سیاست خارجی بود. این اقدام دولت شوروی پیشاپیش برای اتحاد شوروی و همه خلقهای آزیخواه، در مقیاس قدرتمندی، زمینه مناسبی را در جنگ جهانی دوم بوجود آورد.

این ادعا که انعقاد این پیمان با فاشیستهای هیتلری، به مقاصد سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تعلق داشته است یک اتهام بیشرمانه است. برعکس، اتحاد شوروی در تمام این مدت تلاش ورزید پیمانی با دول غیر متجاوز غرب علیه متجاوزین آلمان و ایتالیا منعقد کند تا بر مبنای تساوی حقوق بیک امنیت جمعی دست یابد. لیکن توافق باید متقابل باشد. در حالیکه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تلاش می‌کرد به پیمانی مبنی بر مبارزه با تجاوز دست یابد، انگلستان و فرانسه آنرا بطور منظم رد می‌کردند، زیرا آنها ترجیح میدادند سیاست منزوی کردن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به پیش برند، سیاست دادن امتیازات به متجاوزان، سیاست راندن تجاوز به سمت شرق علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

ایالات متحده آمریکا بهیچوجه علیه این سیاست ویرانگر اقدام نمیکرد، بر عکس آنها هر حمایتی را از این سیاست روا می‌داشتند. آنچه به میلیاردردهای آمریکائی مربوط میشود، آنستکه آنها به سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین آلمان ادامه می‌دادند و به آلمانها برای تکامل صنایع تسلیحاتی مساعدت می‌کردند و باین نحو تجاوز آلمان را مسلح می‌کردند و این در حالی بود که می‌گفتند: "آقایان اروپائی، با خیال راحت جنگ کنید، با یاری خدا جنگ کنید که ما میلیاردردهای متواضع آمریکائی در طی آن از جنگ شما سود خواهیم برد و صدها میلیون دلار سود اضافی به جیب خواهیم زد."

روشن است، که برای اتحاد شوروی در چنین موقعیت مسایل در اروپا تنها یک راه چاره باقی ماند- پیشنهاد آلمان در مورد پیمان را بپذیرد. این دست کم از سایر راه‌های دیگر بهتر بود.

همانطور که اتحاد شوروی در سال ۱۹۱۸ در نتیجه سیاست دشمنانه قدرتهای غربی مجبور شد با آلمانها قرار داد صلح برست لیتوفسک Brest-Litovsk را منعقد کند، بهمانگونه نیز اتحاد شوروی در سال ۱۹۳۸، بیست سال بعد از صلح برست لیتوفسک، به جهت همان سیاست دشمنانه‌ی انگلستان و فرانسه مجبور شد، پیمان با آلمان را ببندد.

یاوه‌گوئی‌های مفتریان، که اتحاد جماهیر

شوروی سوسیالیستی نمی‌بایست علیرغم همه این مسایل بخود اجازه دهد به انعقاد پیمان با آلمانها مبادرت ورزد، فقط تاثیر مضحکی دارد. بچه دلیل لهستان که متحد انگلستان و فرانسه بود، مجاز بود در سال ۱۹۳۴ به انعقاد پیمان عدم تجاوز با آلمان دست بزند ولی اتحاد شوروی که در موقعیت نامناسب‌تری قرار داشت نباید حق انعقاد چنین قراردادی را در سال ۱۹۳۹ داشته باشد؟ بچه دلیل انگلستان و فرانسه که نیروهای متوق در اروپا بودند حق داشتند در سال ۱۹۳۸ متفقاً با آلمانها اظهاریه عدم تجاوز منعقد کنند ولی اتحاد شوروی که در نتیجه سیاست دشمنانه انگلستان و فرانسه منزوی بود حق نداشته باشد به انعقاد قراردادی با آلمانها دست بزند؟

آیا این واقعیت نیست که اتحاد شوروی در میان کلیه دول بزرگ غیر متجاوز اروپائی آخرین آنها بود که موافقت خود را برای انعقاد قرارداد با آلمانها اعلام کرد؟

البسته که تحریف کنندگان تاریخ و سایر مرتجعین ناراحت‌اند که اتحاد شوروی موفق شده بود، از پیمان شوروی-آلمان برای تحکیم دفاع کشورش ماهرانه استفاده کند، ناراحت‌اند که شوروی موفق شد مرزهایش را عمیقاً به سمت غرب بکشاند و بر نفوذ بلامانع تجاوز آلمان به سمت شرق سدی بزند، ناراحت‌اند از اینکه ارتش هیتلر نمیتواند حمله به شرق را از خط ناروا-مینسک-کیف Narwa-Minsk-Kiew شروع کند بلکه از خطی که صدها کیلومتر جلوتر به سمت غرب کشیده شده است، ناراحت از اینکه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جنگ میهنی به خون کشیده نشد بلکه برعکس از جنگ پیروز بدر آمد.

لیکن این ناراحتیها به عرصه خشم ناتوان سیاست شکست خورده تعلق دارد.

ناراضائی زشت این حضرات فقط بیان این واقعیت انکارناپذیر است که سیاست اتحاد شوروی سیاست درست بوده و خواهد ماند. ادامه دارد

در شماره آتی توفان به ایجاد "جبهه شرق"، تهاجم آلمان به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ائتلاف ضد هیتلری و مسئله تعهدات میان متفقین خواهیم پرداخت.

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید!

شاه بلغار...

بلغارستان پایگاه تجاوز سربازان آلمان برای توسعه نفوذ خود شد. آلمانها بخشی از مقدونیه متعلق به یونان و یوگسلاوی را ضمیمه بلغارستان کردند و رشته‌های حیاتی اقتصاد بلغارستان را در دست گرفتند. سرب و قلع بلغارستان به انحصار آلمان در آمد، بازرگانی خارجی تحت نظارت کامل آلمانها قرار گرفت. کارخانه‌های "هرمان گورینگ"، "ای گ فارین"، "آگ"، "زیمنس" و "بانک بالکان" اقتصاد بلغارستان را قبضه کردند. بطوری که در سپتامبر ۱۹۴۴ آلمانها ۷۰ میلیارد "لوا" (واحد پول بلغارستان-توفان) به بلغارها بدهکار بودند.

تزار بوریس سوم در سپتامبر ۱۹۴۳ در گذشت و شورای سلطنت توسط هواداران رسمی آلمان بعلت صفر سن ولیعهد بنام سیمون دوم زمام امور را بدست گرفتند و در جنگ فاشیستی علیه شوروی جایتکارانه شرکت کردند.

بورژوازی بلغارستان در کنار آلمانها علیه شوروی سوسیالیستی و جنبش کارگری جنگید. با شکست آلمانها در استالین‌گراد و تعیین سرنوشت جنگ، شوروی در ۸ سپتامبر ۱۹۴۴ به بلغارستان اعلام جنگ داد و در تعقیب فاشیستها وارد خاک بلغارستان شد و با یاری کمونیستهای بلغارستان به رهبری حزب کمونیست این کشور و رفیق گئورگی دیمیتروف خاک آن کشور را آزاد ساخت. شورای سلطنت فراری شد و ولیعهد صغیر در سن نه سالگی به مصر فرار کرد. سیمون دوم پس از ۵۰ سال تبعید در مصر و سپس اسپانیا در ممالکی که در آن دوران، خانواده‌های همدست نازی را پناه می‌دادند به بلغارستان باز می‌گردد.

این شاهزاده فاقد تحصیلات عالی است. و قش را در شب زنده‌داری گذرانده است. تمام فعالیت اقتصادی وی بر می‌گردد به اداره یک کارخانه تهیه غذای سگ و گربه در ایران که زمینه آنرا محمد رضا شاه خائن برایش فراهم کرده بود تا از گرسنگی نمیرد. زیرا این شاه منفور از همه جانیان و پادشاهان فراری از ملک حسین گرفته تا ملک حسن، شاه یونان، خانم گریس کلی، پادشاه اسپانیا و نظایر آنها در زمان دست تنگشان حمایت می‌کرد و مالیات مردم ایران را به حلقشان می‌ریخت. انقلاب تکویند بهمین به مدیریت تهیه غذای سگ در ایران توسط آقای سیمون دوم پایان داد و محمد رضا شاه را به مصر فرستاد. ایشان مدتی را نیز با بنگاه معاملات ملکی سر کردند و خود را مشاور مالی معرفی نمودند و لای پست بیاز خوابیدند تا زمینه روی کار آمدن رژیم سلطنتی در بلغارستان فراهم شود. این زمینه را رویزیونیستهای خائن فراهم آوردند. فساد و تقلب از سرپای مافیای رویزیونیستی در بلغارستان میبارد. ژیکوف این عامل سوسیال امپریالیسم روس چنان جهنمی از بلغارستان ساخت که نتیجه آن در مقابل چشم ماست. میگویند لفظ "شهروند" در این کشور جایش را با "رعیت" عوض کرده است و دهقانان آن همانگونه که روی پای تئودور ژیکوف "کمونیست" می‌افتادند، دست و پای

سیمون دوم را میبوسند.

از سال ۱۹۸۹ در عرض ۱۲ سال تاکنون ۱۰ بار دولت بلغارستان تغییر کرده است. آنچه تغییر نکرده وعده‌های پوچ آنها به زحمتکشان بلغارستان بوده است. هنر رویزیونیستهای بلغار در این بود که سرمایه‌داری دولتی و وابستگی به روسیه را بنام سوسیالیسم جا بزنند و ورشکستگی کامل خود را با تئوری "سوسیالیسم واقعا موجود" بخورد مردم دهند.

سیمون دوم که تاکنون بنام پادشاه در تبعید در اسپانیا مورد احترام و توجه برای روز مبادا قرار داشت، در اوایل امسال ماموریت یافت که خودش را در انتخابات بلغارستان برای گرفتن قدرت سیاسی نامزد کند. وی با توجه به آزادیهای بدون قید و شرط حاکم در بلغارستان "جنبش ملی سیمون دوم" را با یاری دو گروه سلطنت طلب تاسیس کرد که در عرض چند ماه نیمی از جمعیت بلغارستان را بدنبال خود کشید. روحانیون بلغارستان از همان روز نخست بیاری پادشاه آمدند و مردم را جمع کردند تا شاه برای آنها افسانه بهبود شرایط زندگیشان را بخواند و این تصور را بوجود آورد که این ناحی ملت سوار بر اسب سفید از راه رسیده تا دشمنان مردم بلغارستان را تار و مار کرده و عظمت پادشاهی بلغارستان را بار دیگر بر پا دارد. آرزوی مردمی که سالهاست فریب رویزیونیستها و متحدین آنها را خورده‌اند، تحقیر شده و مایوس گشته‌اند، با آمال و آرزوهای آنها بخاطر یک زندگی بهتر بازی شده است و حال در عرصه تخیلات خود زندگی آسوده و بی‌دغدغهای را آرزو می‌کنند. انتخاب سیمون دوم که سرود شاهنشاهی زمان پدر فاشیستش را می‌خواند و در این زمینه با بسیاری از مردم همصدا میشود و بعلت بی‌سوادی و نا آشنائی با فن سخن‌وری نمیتواند به خطابه‌های غرا بپردازد و تنها به وعده‌های پوچ برای مردمی که دیگر مسحور شده‌اند، در جملات مقطع می‌پردازد، شگفت انگیز جلوه نمی‌کند. وی وعده می‌دهد که در عرض ۸۰۰ روز سطح زندگی مردم بلغارستان را ارتقاء دهد و این نیاز عمومی است که این دروغ آشکارا چون سکه نقد قبول می‌کنند. وی از نفرت مردم از دستگاههای مافیائی که تاکنون بر سر کار بوده‌اند استفاده کرده و قول میدهد که فساد و رشوه‌خواری را برچیند و مفسدین فی‌الارض را به سزای اعمال خود برساند. این وعده وی پژواک فراوانی دارد. کلیسای بلغارستان برایش دعا می‌کند و وی را عالیجناب خطاب می‌کند و او تائید میکند که ژیمناستیک سحرگایش را با زنگ کلیسا به انجام میرساند. در بلغارستان دست حضرت عباس نیست که وی را به سلطنت یاری دهد.

پادشاهی که با ادعای "سلامت اخلاقی" بمیدان آمده مشاورین خود را از همان جنایتکاران سابق انتخاب کرده است. از خانه تکانی بهاره که خبر می‌دهد خبری نیست، بیشتر به بازگشت مجدد گذشتگان میماند که شغل پادشاهی به تن کرده‌اند. یکی از این عالیجنابان خاکستری وزیر سابق

امور خارجه "اشتویان گانف" (GanewStojan) است که داماد یک ژنرال کاگ ب میباشد. وی قبل از سال ۱۹۸۹ در سازمان امنیت بلغارستان حقوق عمومی؟! تدریس می‌کرده و در روند ارتقاء مقام به ریاست مجمع عمومی سازمان ملل نیز رسیده است. این عالیجناب خاکستری پس از آنکه با بدنامی از حزب در قدرت محافظه کار رانده شد به فرقه "مون" پیوست و کار آموزشی خود را در کالجاش در نیویورک ادامه داد. از سازمان سری امنیتی به فرقه سری زیرزمینی و مشاورت پادشاه فراری بلغارستان. از ناشوئی با رویزیونیسم تا زناکاری با شخص پادشاه.

ایشان علاقه زیادی به دموکراسی و این قبیل "مزخرفات" ندارند و به این جهت بهترین مشاور اعلیحضرت‌اند. ولی رسانه‌های گروهی کار خود را در بلغارستان خوب انجام می‌دهند. بزرگترین نشریات روزانه بلغاری بنامهای "ترود" (Trud) (کار) و "چاسا" (24Tschasa) (۲۴ ساعت) در اختیار کنسرن آلمانی "واتس" (WAZ) قرار دارند که تیراژ آنها به رقم یک میلیون نسخه در روز آن هم در کشوری که فقط ۷ میلیون جمعیت دارد میرسد. مضمون پست‌ترین نشریات بتجل روزانه غربی، یعنی همان رنگین نامه‌های معروف در قیاس با محتوی این دو روزنامه بسیار سنگین و رنگین است. نوع نگارش این نشریات شرم آور و فاقد عفت قلم است بطوری که بر اساس نظر مطلعان میتوان آنها را در زبان محاوره به "استمناء فکری" منتسب نمود. جالب این است که مافیای سرخ با نشریات قهوه‌ای رنگ آلمانی همکاری می‌کنند. اخیراً سندی منتشر شده که نشان می‌دهد تا سال ۱۹۹۸ همان آدمهای سابق برای سازمان امنیت گزارش تهیه می‌کرده‌اند و هنوز در قدرت نقش دارند. شگفت انگیز نیست که کتبی که هرگز ارزش ادبی ندارند از خاطرات عاملین جنایات دوران فاشیستی چاپ و پخش میشوند و گذشته بلغارستان را تعریف و تمجید می‌کنند. در این شرایط است که سیمون دوم قصد دارد به یاری عمال خارجی شاه بلغارستان شود. شاه رومانی را نیز دارند در کنار شاه افغانستان از لای پوست پیاز در می‌آورند. همانگونه که امپریالیستهای آلمانی در چند سال پیش گفتند هیچ نظام سیاسی و تئوریت مرزی پس از جنگ اول جهانی، یعنی پس از روی کار آمدن کمونیستها در شوروی را به رسمیت نمی‌شناسند، دارند در بلغارستان عمل می‌کنند. ما اکنون با کار سازمانیافته و با حوصله آنها روبرو هستیم که مهره‌های خود را با احتیاط تغییر میدهند. انتخاب پادشاه بلغارستان فقط در همکاری با مافیای سرخ ممکن بوده است. فقط یک حزب کمونیست مارکسیست نیست واقعی که به جنگ با رویزیونیستها برخیزد و جنبش کارگری بلغارستان را از این آلودگی رویزیونیستی نجات دهد قادر است از یک قاجعه دیگر جلوگیری. جغرافیای سیاسی بالکان به روزهای قبل از انقلاب عظیم اکتبر باز می‌گردد. دنیا آستان انقلاب اکتبر جدیدی خواهد بود.

به "توفان" کمک مالی کنید!

نیست سند یکاها...

سراسری کار) در محل کارخانه صنعت ریختگری شهر «بوژ» بگرمی مورد پذیرایی قرار گرفتند. ناگفته نماند که کارگران این کارخانه از سال ۱۹۹۹ میلادی تاکنون در مبارزه‌ای بسر میبرند تا این واحد تولیدی تعطیل نگردد. هم اکنون در فرانسه هزارها کارگر دیگر نیز در قبال بیکارسازی بمبارزه برخاسته‌اند. اعتراض بر علیه سیاست تعرضی انحصارات، سیاستی که مستقیماً منافع طبقه کارگر و خلقها را هدف گرفته است، در تمام اروپا در حال گسترش است. فعالین سندیکایی حاضر در این هفتمین گردهمایی بین‌المللی، صرفنظر از اینکه در کدام کشور می‌روند و بکدام سندیکایی تعلق دارند، برآنند تا این مبارزه طبقاتی را در قبال انحصارات و دولی که در خدمت آنها قرار دارند هر چه بیشتر تقویت گردد. از اینرو، ما مجدداً اعلان میکنیم که با تمام کسانی که برای تقویت همبستگی بین‌المللی کارگران مبارزه میکنند، همراهیم: همه با هم بر علیه سرمایه.

در سال گذشته این دانمارکیها بودند که به «ارو» (پول واحد اروپا) نه گفتند. امسال ایرلندیها هم دریک همه‌پرسی قرارداد «نیس» را مردود شمردند. پیداست که جریان بهم پیوستگی اروپا با مخالفت فزاینده کارگران و خلقها مواجه شده است. ما شکست قرارداد «نیس» را تحسین میکنیم: همه باهم بر علیه اروپای انحصارات.

همین چند روز پیش بود که دهها هزار تظاهرکننده، از جمله بسیاری از فعالین سندیکایی، اروپای انحصارات را مردود اعلان کردند. ولی رهبران اتحادیه بانان با فشار و سرکوب پاسخ دادند.

همه با هم بر علیه اروپای ارتجاع. بعلاوه، تظاهرکنندگان طرح مجدد تسلیحات اتمی را نیز، که امپریالیسم آمریکای شمالی قصد تحمیل آنرا بجهانیان دارد، مردود اعلان کردند. ما سیاست جنگی امپریالیسم رانمیدیریم.

تحت فشار کارگری و توده‌ای، گردهمایی صندوق بین‌المللی پول که قرار بود روز ۲۴ ژوئن در بارسلون ترتیب یابد، لغوگردید. معذالک، تظاهرات بر پاشد.

مرگ برصندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، که ابزارهای انحصارات بر علیه کارگران و خلقها هستند.

از اروپا تا آفریقا، در آمریکای لاتین و آسیا، سیاست سرمایه همه جا یکسان است: نرمش پذیری، بی‌ثباتی، کاهش دستمزدها، نقض حقوق

اجتماعی و اعمال فشار بر فعالین و سازمانهای سندیکایی که در مسیر مبارزه طبقاتی قرار دارند. اما همه جا، ضد حمله کارگران گسترش مییابد و ریشه‌ای ترمیگردد.

خاصه در قاره آمریکا، مبارزه بر علیه بازیهایی امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکای شمالی که میخواهد با ایجاد یک منطقه آزاد مبادلات درون قاره‌ای، طرح بازار واحد قاره‌ای را بدگران تحمیل نماید، شدت میگیرد. در واقع، آنچه که امپریالیسم آمریکا میخواهد یک ماشین جنگی است بر علیه تمام کارگران قاره، ماشینی برای حذف حقوق آنها و برای اینکه انحصارات بیشتر از آنها بهره‌کشی نمایند.

ما هم، باتفاق کارگران قاره آمریکا، مخالفت خود را با ایجاد منطقه مبادلات آزاد فوق‌الذکر اعلان میکنیم. کارگران و خلقهای اکوادور سالهاست که بر علیه این سیاست که بر علیه سیاست دلار یاسون در کشور خود مبارزه میکنند. این خلق یاغی تاکنون بارها و در خیزشهای متحد و نیرومند توده‌ای، رهبران رشوه‌خوار و خودفروش را طرد و اخراج کرده است. ما همبستگی خود را با این سازمانهای طبقاتی، خاصه با سازمان اتحاد سراسری کارگران اکوادور، با سازمانهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک آن بویژه با جبهه توده‌ای اعلان میداریم. دخالت امپریالیسم آمریکای شمالی بعرضه نظامی هم کشیده شده است. طرح «کلمبی»، که ریاکارانه بعنوان طرحی برای مبارزه بر علیه مواد مخدر قالب شده! حضور نظامی امپریالیسم آمریکای شمالی را در منطقه‌ای که مردم بیش از پیش بیادت وی اعتراض دارند، تقویت خواهدکرد. این طرح میخواهد سیاست نولیبرالی را، که در اصل بر علیه کارگران است، بزور اسلحه تحمیل نماید.

ما، همراه با کارگران کلمبیا و سایر کشورهای منطقه، چون آنها هم مورد تهدید قراردارند، مخالفت خود را با طرح کلمبی اعلان میکنیم. ما خواهان برجیده شدن پایگاههای امپریالیسم آمریکا در کلمبیا و اکوادور «مانتا» و در سایرکشورها هستیم.

در آفریقا، شکست طرح هماهنگ سازی ساختاری، طرح تحمیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که در قبضه نیروهای امپریالیستی قراردارند - ازهر قماش خاصه نوع فرانسوی آن و یا امروزه اتحادیه اروپا - دیگر جای حرف ندارد. این طرحها برای کارگران و توده دهقانان هیچ معنایی جز فقر و بیکاری بیشتر ندارد. همراه با

سازمانهای طبقاتی این کشورها، ما خواهان خروج صندوق بین‌المللی پول از آفریقا هستیم. مرگ بر پاسپورت: جادارد تا حمایت خود را از جنبش «بدون مدرکها» هم که در اروپا توسعه مییابد اعلان نماییم. اینکه بسیاری از آنها آفریقایی هستند، باین خاطر است که استعمار و امپریالیسم میلیونها زن و مرد را وادار برقرار از فقر و جنگهایی کرده‌اند که درکشورشان برآه انداخته‌اند.

ما با خلق بیدار فلسطین نیز که برای حصول حقوق مسلم ملی خود می‌روند، حقوقی که صیهونیسم و امپریالیسم منکرند! همبستگی داریم. ما جنگ وحشیانه دولت اتحاد ملی اسرائیل را که صدها فلسطینی را بخاک انداخته، هزاران تن دیگر را دچار نقص عضو کرده و کارگران فلسطینی را بفقری سیاه سوق میدهد، محکوم میکنیم. ما خواهان لغو مناسبات، بویژه مناسبات اقتصادی و نظامی اتحادیه اروپا با اسرائیل هستیم. ما ایجاد یک همبستگی گسترده کارگران با مبارزه خلق فلسطین، با سازمانها خاصه با فدراسیون سراسری سندیکایی فلسطین را در دستور کار خود داریم. همچنین ما با کارگران آسیایی نیز که بر علیه همین سیاست امپریالیسم مبارزه میکنند همبستگی داریم.

هم اکنون در کره جنوبی بیش از ۵۵۰ کارگر و فعالین سندیکایی در زندان بسر میبرند چون بر علیه سیاست همسان سازی نولیبرالی دولت مبارزه کرده‌اند. ما خواهان آزادی آنها بوده و از کنفدراسیون سندیکایی این کشور حمایت میکنیم.

همچنانکه با کارگران روسی همبستگی داریم. مگر نه این است که در روسیه کنونی سرمایه و امپریالیسم طرح معروف «اقتصاد بازار» را با آتش و خون پیاده میکنند؟ صندوق بین‌المللی پول با همدستی پوتین میخواهد نمونه کار جدیدی را در این کشور پیاده کند بطوریکه شرایط زندگی، کار و سازماندهی طبقه کارگر و زحمتکشان روسیه برای دهها سال بعقب کشیده شود. ما، همراه با جمیع سازمانهای کارگری روسیه این تعرض همه جانبه را محکوم میکنیم.

در میان تصمیمات مشخصی که برای توسعه کارمترک در ارتباط با همبستگی بین‌المللی اتخاذ گردید، ما بر آن شدیم تا بولتنی ترتیب داده و یک کمیته ارتباط بین‌المللی بوجود آوریم. از قضا همین کمیته است که تدارک گردهمایی بین‌المللی فعالین سندیکایی در نوبت بعدی را بعهده دارد. - بورژ، ۲۴ ژوئن ۲۰۰۱ میلادی.

همت بکن! یاری رسان توفان را!

تحریف‌کنندگان تاریخ (۶)

مضمون دومین بخش این مذاکرات اکنون از غنایم جنگی اسناد آلمان آشکار شده است که در دست دولت شوروی قرار دارد و بزودی منتشر خواهد شد.

هودسن و گ. ویلسون به وهلتات و همچنین چندی بعد به سفیر آلمان در لندن، دیرکسن Dirksen، پیشنهاد کردند مذاکراتی پنهانی را در باره یک قرارداد گسترده آغاز کنند، قراردادی که باید توافقاتی در باره تقسیم مناطق نفوذ در سراسر جهان و نابودی "رقابت ویرانگر" در بازارهای مشترک را در بر بگیرد. در این زمینه برای آلمان در جنوب شرقی اروپا نفوذ تعیین کننده‌ای در نظر گرفته شده است. دیرکسن در تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۹ در یکی از گزارشهایش به وزارت امور خارجه آلمان اطلاع داده است که برنامه‌ایکه از جانب وهلتات و ویلسون بحث شده‌اند رهنمودهای سیاسی، نظامی و اقتصادی را شامل میشوند. در مسایل سیاسی در کنار پیمان عدم تجاوز، پیمان عدم مداخله نیز مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفت، که "تعیین حدود فضای زندگی قدرتهای بزرگ بویژه انگلستان و آلمان را باید در بر بگیرد" گزارش سفیر آلمان در لندن، دیرکسن، ادامه در صفحه ۶

اگر بیاد بیاوریم که روزنامه محافظه کار دیلی میل "Daily Mail" که به مواضع هالیفاکس نزدیک است مدتها قبل در ۱۹۳۳ مساله "فضای زندگی" را مورد بررسی قرار داده و به فاشیستهای هیتلری پیشنهاد کرده بود "فضای زندگی" را از چنگ اتحاد شوروی بیرون آورند، آنوقت دیگر کوچکترین تردیدی در مورد مفهوم واقعی این واژه هالیفاکس باقی نمی ماند. این یک پیشنهاد روشن خطاب به آلمان هیتلری بود که بر سر تقسیم جهان و مناطق نفوذ توافق کنند و کلیه مسایل را بدون اتحاد شوروی و قبل از هر چیز به حساب اتحاد شوروی حل کنند.

مدتها قبل در ۱۹۳۹ نمایندگان انگلستان مذاکرات اکیداً پنهانی را با آلمان آغاز کردند. این امر توسط مامور هیتلر، وهلتات، که به لندن برای این نقشه چهار ساله آمده بود نمایندگی میشد. وزیر بازرگانی ماوراء بحار بریتانیا، هودسون، و نزدیکترین مشاور چمبرلین گ. ویلسون، با وی مذاکراتی داشتند. مضمون این مذاکرات ماه ژوئن فعلاً در پستوهای سری آرشیوهای دیپلماتیک خوابیده است. در ماه ژوئیه مهلتات مجدداً به سفر لندن رفت و مذاکرات مجدداً از سر گرفته شدند.

تجربه مبارزه پارلمانی و ماهیت قدرت سیاسی

مبارزه پارلمانی به سنت مبارزه در ایران بدل شده باشد. همین خطر است که بورژوازی ایران را به هراس انداخته و مایل است از همین اسلحه که در ایران برای ادامه در صفحه ۸

تجلیل خرافی از پارلمان به تقلید از بورژوازی اروپا، نمایندگان فکری بورژوازی ایران را به دست انداز انداخته است. تاریخ ایران نشان نداده است که هرگز انتخابات آزادی در ایران صورت پذیرفته باشد و

نشست سندیگهای کارگری جهانی در فرانسه

سندیگهای کشورهای مختلف جهان: آلمان و اطریش و بلژیک و دانمارک و اسپانیا و فرانسه از اروپا، اکودور و کلمبیا از آمریکای جنوبی و بورکینافاسو و بنین از آفریقا، از طرف سندیگهای ث.ژ.ت (کنفدراسیون ادامه در صفحه ۱۱

بعد از ۳ روزنشست پی در پی (از ۲۱ تا ۲۳ ام ژوئن ۲۰۰۱ میلادی) در شهر «بورژ» فرانسه: سرانجام هفتمین گردهمایی بین‌المللی فعالین سندیگهای باموفقیت بکار خود پایان داد. در فاصله این ۳ روز، قریب ۱۲۰ تن از فعالین ادامه در صفحه ۱۰

Workers of all countries unit!
TOUFAN
توفان
Central Organ of the
Party of Labour of Iran
Nr. 17, August 2001

بازگشت شاه بلغار محصول

خیانت رویونیسم

حکومت بلغارستان رژیم فئوالی اشرافی بود که توسط تزار بوریس سوم یعنی پدر همین شاه جدیدی که در بلغارستان در انتخابات اخیر به تخت نشسته اداره میشد. حکومت بلغارستان از جنبش کمونیستی بسیار هراس داشت و در آغاز قدرت گرفتن نازیها با آلمانها شروع به همکاری نمود.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به رهبری استالین تلاش کرد که سیاست صلح آمیز خویش را با بلغارستان ادامه دهد و در نوامبر ۱۹۴۰ برای بازداشتن آنها از همکاری با فاشیست‌های پیشنهاد انعقاد یک قرارداد دوستی به آنها کرد.

دولت ترکیه که روابط صمیمانه‌ای با آلمانها داشت در تاریخ فوریه ۱۹۴۱ در چارچوب همین روابط حسنه قراردادی با بلغارستان منعقد نمود که بر اساس آن مخالفت خود را از ایوستن بلغارستان به دول فاشیستی محور پس گرفت و راه را برای همکاری بلغارستان با فاشیستها هموار کرد.

بلغارستان در اول مارس ۱۹۴۱ به دول فاشیستی محور پیوست و به دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رسماً خبر داد که "در خدمت صلح در بالکان" اجازه داده است سربازان هیتلر در بلغارستان مستقر شوند. ادامه در صفحه ۱۰

سایت توفان در شبکه اینترنت www.toufan.de نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.de

سخنی با خوانندگان
نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران"، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران